

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۱۴)

وقتی منافقان تاریخ می‌نویسند!!

دکتر سید حمید روحانی^۱

مردان درستکار و راست‌کردار ویژگی‌های قرآنی دارند و صفاتی ملکوتی. روشنگران راهند و روزآفرینان آگاه. رفتار، گفتار و کردارشان سازنده، آموزنده، گرمی‌بخش و زندگی‌ساز است. طلایه‌داران آزادی و عزت و منادیان وحدت، رحمت و محبت‌اند. از بلندای عرفان سرود عشق می‌خوانند و ندای عدالت سر می‌دهند. پیام آنان وحدت‌آفرین و امیدبخش است. سستی، سردی، نومیدی و سخنان نفاق‌آمیز در کلام، پیام و مرام آنان راه ندارد، از چندگانگی و پراکندگی سخت بیزار و گریزانند، انسانیت انسان را پاس می‌دارند، اتحاد و همدلی را ارج می‌نهند، راه

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

حق می‌پویند، رضای خدا می‌جویند و با خلق خدا، برای خدا و در راه خدا همراه، هم‌رنگ، هم‌نوا و هم‌صدایند.

این ویژگی‌های آن راست‌قامتانی است که در مکتب قرآن کریم پرورش یافته و دانش آموخته‌اند؛ مانند اساتید برجسته و شهید حوزه و دانشگاه: مطهری، بهشتی، مفتاح، باهنر و... که عمری را چون خورشید تابان بر حوزه و دانشگاه نور پاشیدند، گرمی بخشیدند و در راه اتحاد نسل جوان و تحصیل‌کرده (طلبه و دانشجو) کوشیدند و همواره عامل وحدت و مودت بودند. نیز مجاهد نستوه شادروان آیت‌الله طالقانی که عمرش را در راه اتحاد حوزه و دانشگاه گذاشت و پیوسته برای تحقق این آرمان مقدس اسلامی گام برداشت و هیچ‌گاه سخن اختلاف‌برانگیز از زبان او بیرون نیامد.



شب‌زدگان تاریک‌اندیش و دست‌پرورده‌های چشم و گوش بسته مکاتب غربی و شاگردان خودباخته ماسینیون، گوروچ، پوپر و... را می‌بینیم که هرگاه مجالی یافتند و توانستند زبان باز کنند! فتنه و فساد و درگیری و اختلاف را در میان مردم دامن زدند، بذر نفاق پاشیدند. حسینیه ارشاد را به کانون نفاق و شقاق بدل کردند، دانشگاه‌ها را به «قبض و بسط» بانندی و جناحی کشاندند.



پیشاپیش این آزاداندیشان اسلامی، پیامبر وحدت، امام امت، خمینی کبیر قرار داشت که با الهام از مکتب آزادی بخش اسلام، توانست ملت ایران را از دهلیز تنگ و تاریک نژادپرستی و قوم‌گرایی و اندیشه ارتجاعی — استعماری ناسیونالیستی برهاند و برای استواری اتحاد اسلامی طرحی نو در اندازد، دیوار سیاه رضاخانی را که میان حوزه و دانشگاه کشیده شده بود فرو ریزد و امت اسلامی را به سوی توحید و توحید کلمه بکشاند و به برادری و برابری، یگانگی و یکرنگی، همسانی و همسویی فراخواند.

امام از روزی که پا به عرصه سیاسی

ایران گذاشت و نهضت را آغاز کرد (مهرماه ۱۳۴۱) تا روزی که دیده از جهان فروبست و به ملکوت اعلی پیوست (خردادماه ۱۳۶۸) همواره با ملت ایران و ملت‌های جهان سخن گفت، پیام‌ها و هشدارها داد، اعلامیه‌ها صادر کرد و فتواهایی داد، کژاندیشان و بیراهه‌پویان را به چالش کشید، واپسگرایان، خرافه پرستان و تزویرکاران را مورد نکوهش قرار داد، با وجود این هیچ‌گاه کلامی بر زبان نیاورد که ملت ایران را به کشمکش و رویارویی با یکدیگر وادارد و چنددستگی، در هم ریختگی و نابسامانی پدید آورد، بلکه بر عکس، امام با رهنمودها و راهنمایی‌های خود اتحاد و انسجام را به ارمغان آورد و ملت ایران را در یک صف، یک راه و برای یک هدف به حرکت درآورد و به پیروزی رسانید.

◆ دست‌پرورده‌های غرب و فریب‌خوردگان شیطان

در برابر روش و منش اسلامی و خردمندانه امام و و دیگر پرورش‌یافتگان مکتب قرآن، شب‌زدگان تاریکاندیش و دست‌پرورده‌های چشم و گوش بسته مکاتب غربی و شاگردان خودباخته ماسینیون، گروویچ، پوپر و... را می‌بینیم که هرگاه مجالی یافتند و توانستند زبان باز کنند! فتنه و فساد و درگیری و اختلاف را در میان مردم دامن زدند، بذر نفاق پاشیدند، تخم اختلاف کاشتند، کشمکش‌ها پدید آوردند و آتش اختلاف را شعله‌ور ساختند، حسینه ارشاد را به کانون نفاق و شقاق بدل کردند، دانشگاه‌ها را به «قبض و بسط» باندی و جناحی کشاندند، از راه اختلاف‌افکنی نان خوردند و نام کسب کردند، به بازسازی دیوار سپاه رضاخانی که به دست امام فروریخته بود، دست زدند و کوشیدند دانشجو را در برابر روحانی قرار دهند، حوزه‌های علمیه را به زیر سؤال ببرند، اسلام یک بعدی و «من درآوری» را به جای اسلام ناب محمدی(ص) در جامعه حاکم سازند، تز ارتجاعی - استعماری «اسلام منهای روحانیت» را ترویج کنند، با طرح شعار فراماسونری «جدایی دین از سیاست» اسلام بی‌محتوا و بی‌مایه و در واقع اسلام امریکایی را رواج دهند و بدین‌گونه مستضعفان جهان را از شناخت اسلام راستین

بازدارند و راه را برای حاکمیت فرهنگ منحن غرب و اندیشه‌های ارتجاعی غربی - به ویژه لیبرال دموکراسی - هموار سازند و بار دیگر زنجیر اسارت، ذلت، بردگی و بندگی استکبار جهانی را بر دست و پای ملت آزاده ایران و دیگر آزادی‌خواهان جهان ببندند و استقلال ایران را به خطر اندازند، انقلاب اسلامی را به چالش بکشند، خط امام را که همانا خط اسلام ناب محمدی(ص) است کمرنگ، بی‌رنگ و پایان یافته بنمایانند.

این نقشه‌های خانمانسوز و اختلاف‌برانگیز را از روی مأموریت، یا لادگی و جهالت، هنوز نیز دنبال می‌کنند، با عناوین وارداتی و مبهم چپ، راست، اصلاح‌طلب، اصول‌گرا، محافظه‌کار و... می‌کوشند ملت مسلمان ایران را رویاروی یکدیگر قرار دهند و آنان را از اتحاد و انسجام در زیر پرچم توحید که به دست امام افراشته شده است، بازدارند و به سردی، سستی و نومیدی بکشانند و مقابله و مبارزه با جهانخواران - به ویژه شیطان بزرگ - را ناروا، نابجا، زیان‌بار و

با عناوین وارداتی و مبهم چپ، راست، اصلاح‌طلب، اصول‌گرا، محافظه‌کار و... می‌کوشند ملت مسلمان ایران را رویاروی یکدیگر قرار دهند و آنان را از اتحاد و انسجام در زیر پرچم توحید که به دست امام افراشته شده است، بازدارند و به سردی، سستی و نومیدی بکشانند.

به دور از خردمندی و مآل‌اندیشی وانمود کنند.

از دیگر عناصری که از راه قرآن دور مانده و از تعلیم و تربیت قرآنی محروم‌اند، «اُثمه کفر و نفاق» مدعیان دروغین پیشوایی و تزویرکاران شیادی هستند که از دین و آرمان‌های مذهبی در راه آز و نیاز نفسانی و منافع شیطانی خود بهره می‌گیرند و با فریبکاری، سیاست‌بازی، پشت‌هم‌اندازی و دورویی تلاش دارند به جاه و مقام، ثروت و شهرت و قدرت و شوکت و ریاست دست یابند و به نام دین و مذهب فرمانروایی کنند.

دسته دیگر عالمان جاهل! و نادانی هستند که جز مشتق اصطلاحات علمی و فرمول‌های ابزاری اندوخته‌ای ندارند، از قرآن جز قرائت سطحی و تفسیر ظاهری درکی ندارند، اسلام را به درستی نشناخته و اهداف و آرمان‌های آن را بر نتافته‌اند و از آنجا که از قرآن و اسلام و اصول و مبانی زندگی‌ساز آن ناآگاه و بی‌خبرند، به آسانی گمراه می‌شوند، به بیراهه می‌روند، اندیشه‌های انحرافی و وارداتی را اسلامی می‌پندارند، طبق جو حاکم و به منظور خوشامد این و آن، فتوا

شاید برخی بر این پندار باشند که هر شخصی اگر توانست علوم اسلامی کسب کند و به مقام اجتهاد برسد از همه رذایل، پلیدی‌ها و آلودگی‌ها رسته و خودساخته و مهذب شده است! باید دانست که هیچ علمی به تنهایی انسان را وارسته و آراسته نمی‌سازد و آلودگی درون را نمی‌زداید.

می‌دهند، حکم می‌کنند، نظر می‌دهند و مایه اختلافات خانمانسوز در جامعه می‌شوند و آب به آسیاب دشمن می‌ریزند. چون اسلام را نشناخته در مکتب قرآن پرورش نیافته و طبق موازین اسلامی تربیت نشده‌اند، از منیت و کیش شخصیت نریده‌اند، به معرفت و معنویت نرسیده‌اند، خودبینی و خودخواهی و شهوت جاه و مقام را از خود دور نساخته و آراستگی لازم کسب نکرده‌اند و علم آنان با جهل آمیخته و جهالت و سفاهت آنان را به ورطه هلاکت افکنده است.

◆ جایگاه خرد و اندیشه در اسلام

شاید برخی بر این پندار باشند که هر شخصی اگر توانست علوم اسلامی کسب کند و به مقام اجتهاد برسد از همه رذایل، پلیدی‌ها و آلودگی‌ها رسته و خودساخته و مهذب شده است! باید دانست که هیچ علمی به تنهایی انسان را وارسته و آراسته نمی‌سازد و آلودگی درون را

نمی‌زداید، چه بسا کسانی که سالیان درازی در حوزه‌های علمی تحصیل کرده و به درجه اجتهاد رسیده‌اند، لیکن از آنجا که همراه علم، اخلاق اسلامی کسب نکرده و حکمت و بصیرت قرآنی به دست نیاورده‌اند، مایه تباهی و گمراهی امتی شده و مفاسدی به بار آورده‌اند. چه بسا عالمان دینی که چون از تدبیر و تعقل محروم بوده و اهل اندیشه و خرد نبوده‌اند، تیشه به ریشه اسلام زده‌اند.

خرد و اندیشه در اسلام جایگاه ویژه و برجسته‌ای دارد و کسانی که از آن محروم‌اند نمی‌توانند نقش درستی در شناخت و شناساندن اسلام داشته و گام منطقی و مؤثری در هدایت و رستگاری جامعه بردارند. استاد شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

... در روایات شیعی عجیب تعبیراتی درباره عقل است که این تعبیرات را در کتب سنی پیدا نمی‌کنیم. در کتب شیعی مثل «کافی»، «بحار» و دیگر کتاب‌هایی که دوره حدیث هستند، کتاب‌ها از «العقل و الجهل» شروع شده، اول کتاب «العقل و الجهل» را می‌آورند بعد کتاب التوحید، کتاب النبوه، کتاب الحجه و... اول کتابی که افتتاح می‌شود کتاب «العقل و الجهل» است و البته جهل در برابر عقل قرار می‌گیرد... در غالب مواردی که می‌بینید اسلام جاهل را کوبیده، جاهل در مقام عالم و به معنی بی‌سواد نیست، بلکه جاهل ضد عاقل است، عاقل کسی است که از خودش فهم و قدرت تجزیه و تحلیل دارد، و جاهل کسی است که این قدرت را ندارد.

ما خیلی افراد عالم را می‌بینیم که عالم‌اند ولی جاهل‌اند، عالمند به معنی اینکه فرا گرفته از بیرون زیاد دارند، خیلی چیزها یاد گرفته‌اند، اما ذهنشان یک انبار بیشتر نیست... این جور اشخاص از نظر اسلام جاهل‌اند، یعنی عقلشان را کد است. ممکن است علمش زیاد باشد ولی عقلش را کد است.

این حدیث را زیاد شنیده‌اید: الحکمه ضاله المؤمن، حکمت گمشده مؤمن است. حکمت بدون شک یعنی علمی که محتوی حقیقت باشد، علمی که استحکام و پایه داشته باشد و خیال نباشد. ما نمی‌توانیم اینها را درست نقاشی کنیم و کارهایی را که تبلیغاتچی‌ها می‌کنند انجام دهیم و الا هر یک از اینها از نظر ارزش تبلیغاتی برای اسلام فوق‌العاده

است که ایمان تا این حد تقدیس کننده حکمت باشد که بگوید حکمت گمشده مؤمن است، یعنی حالت مؤمن برای دریافت حقایق باید حالت کسی باشد که شیء، نفیسی از او گم شده و دائماً در جستجوی آن است...

... حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مخاطبش هشام بن الحکم است که اصلاً کارش کار عقلی و فنی است، او را بیشتر مؤمن به تعقل و تفکر می‌کند، می‌فرماید یا هشام! ان الله تبارک و تعالی بشر اهل العقل و الفهم فی کتابه. خدا اهل فهم و عقل را در قرآن بشارت داده. فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه...

اصلاً خاصیت عقل همین است. خاصیت عقل یکی فرا گرفتن علم و آموختن است که این مهم نیست. از وقتی که شروع می‌کند به تجزیه و تحلیل و غث و سمین کردن و تشخیص خوب از بد و ریز و درشت کردن، از آن وقت عقل به معنی واقعی به کار می‌افتد. دو جمله خوب از بوعلی سینا در این زمینه هست که هر دو در کتاب «اشارات» است.

یکی اینکه «من تعود ان یصدق بغير دلیل فقد انخلع من کسوة الإنسانیة. هر کس عادت کرده حرف را بدون دلیل قبول کند او از لباس آدمی بیرون رفته، یعنی آدم حرف را بدون دلیل نمی‌پذیرد. نقطه مقابلش کسانی که عادت دارند هر چیزی را بی‌دلیل انکار کنند، این هم بد است: کل ما فرغ سمعک من العجایب فذره فی بقعه الإمكان ما لم یزدک عنه قائم البرهان. اگر یک چیز عجیبی شنیدی مادامی که دلیلی بر امکان یا عدم امکانش نداری رد نکن و قبول هم نکن. انسان واقعی آن است که قبول و ردش بر معیار دلیل باشد... بعد امام فرمود ولی به عقل تنها نباید اکتفا کرد، عقل را باید با علم توأم کرد، چون عقل یک حالت غریزی و طبیعی دارد که هر کسی دارد ولی علم، عقل را تربیت می‌کند، عقل باید با علم پرورش پیدا کند...^۱

با نگاهی به تاریخ می‌بینیم که اسلام و جامعه اسلامی از دو دسته بیشترین آسیب‌ها را دیده

است:

۱. عالمان متهتک و بی‌تقوا که دین را دستخوش هوسبازی‌ها و جاه‌طلبی‌های خود قرار داده‌اند.

۲. عالمان نادان و جاهل که علم دارند لیکن از خرد و اندیشه، درایت و بصیرت دینی و تعالیم قرآنی بی‌بهره‌اند.

ابوموسی اشعری از دسته دوم بود که دیدیم با بی‌خردی و لادگی خود چه ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر اسلام وارد کرد، خاندان پیامبر و علی را که اسلام‌شناسان راستین بودند به انزوا کشانید، شهادت حضرت امام علی(ع) و فاجعه کربلا را به همراه آورد، اسلام اموی و عباسی را در جامعه حاکم کرد.

امت را از اسلام ناب محمدی(ص) محروم ساخت و می‌توان گفت فجایع و مصائبی که تا به امروز بر سر اسلام آمده است ریشه در جهالت و سفاهت ابوموسی اشعری دارد که آلت دست شیادان و سیاست‌بازان فریبکار قرار گرفت و به اندرزها و هشدارهای امام و یاران آگاه و با اخلاص آن حضرت بها نداد و فاجعه‌ای دردناک‌تر از حادثه عاشورا برای جهان اسلام پدید آورد. جریان خونین عاشورا برآیند فاجعه داوری (حکمین) بود که ابوموسی اشعری لاده و بی‌اندیشه به بار آورد و خاندان رسول خدا را برای همیشه عزادار ساخت.

◆ تکرار تاریخ

از آنجا که تاریخ تکرار می‌شود دیدیم که جریان ابوموسی اشعری در نظام جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی ایران به وسیله آقای منتظری تکرار شد و اگر هوشیاری، تیزبینی و دوراندیشی امام چه بسا عالمان دینی که چون از تدبیر و تعقل محروم بوده و اهل اندیشه و خرد نبوده‌اند، تیشه به ریشه اسلام زده‌اند.

نبود، می‌توان گفت بر انقلاب اسلامی همان می‌رفت که بر مولای ما حضرت امام علی(ع) در جنگ صفین رفت.

آقای منتظری نیز به اندرزه‌ها و هشدارهای امام امت و متفکران و اندیشمندان آگاه و انقلابی بها نمی‌داد. در برابر، سمپاشی‌ها، جوسازی‌ها و دروغ‌پردازی‌های شبانه‌روزی باند مرموز هادی و مهدی قاتل و گروهک‌های منافقین، میثمی، امتی، «نهضت آزادی» و... عوامل سیا مانند منوچهر قربانی‌فر را بی‌چون و چرا و بی‌تأمل باور داشت و آنچه از زبان آنان گرفته بود در پیام‌ها و سخنرانی‌های خود با بوق و کرنا اعلام می‌کرد. او به این باندها و گروهک‌ها به

ما خیلی افراد عالم را می‌بینیم که عالم‌اند ولی جاهل‌اند، عالمنده به معنی اینکه فرا گرفته از بیرون زیاد دارند، خیلی چیزها یاد گرفته‌اند، اما ذهنشان یک انبار بیشتر نیست... این جور اشخاص از نظر اسلام جاهل‌اند، یعنی عقلشان را کد است. ممکن است علمش زیاد باشد ولی عقلش را کد است.

گونه‌ای باورمند بود که آنان را از یاران و پیروان دلباخته خود می‌پنداشت، در صورتی که این گروهک‌های سیاسی او را به عنوان یک آلت نگاه می‌کردند و هیچ‌گاه به او ایمان نداشتند. در برابر، او به یاران، همراهان و همسنگران دلسوز و دیرینه خود به چشم دشمنان سوگندخورده خویش می‌نگریست و نسبت به آنان ذهنیت داشت، زیرا از حکمت و خرد، فهم قرآنی و مبانی اخلاقی بی‌بهره بود. اصطلاحات علمی و فقهی فراوانی اندوخته بود، لیکن این اندوخته‌ها با عقل و اندیشه و فهم و فلسفه قرآنی آمیخته نبود. طبیعی است که یک سلسله اصطلاحات خشک فقهی و فرمول‌های علمی بدون حکمت و بصیرت عقلی و آموخته‌های قرآنی نمی‌تواند انسان را از لغزش و خطا و گمراهی و هوی برهاند و به سرمنزل مقصود برساند. از این رو، قرآن کریم

در هر مورد که از علم سخن به میان آورده آن را با حکمت و تزکیه همراه ساخته است.^۱ چنانکه اشاره شد دو دسته از عالمان بیشترین آسیبها را به اسلام و جامعه اسلامی وارد کردند.



می توان گفت فجایع و مصائبی که تا به امروز بر سر اسلام آمده است ریشه در جهالت و سفاهت ابوموسی اشعری دارد که آلت دست شیادان و سیاست بازان فریبکار قرار گرفت و به اندرزها و هشدارهای امام و یاران آگاه و با اخلاص آن حضرت بها نداد و فاجعه‌ای دردناک‌تر از حادثه عاشورا برای جهان اسلام پدید آورد.

عالمانی که از تهذیب و تزکیه بی‌نصیب بودند و عالمانی که از خرد و اندیشه و حکمت و بصیرت برخوردار نبودند. آقای منتظری نیز از زمره این‌گونه عالمان و مجتهدان به شمار می‌آمد که نتوانست علم را با خمیرمایه عقل و خرد، پویا و شکوفا سازد.

اندیشه خود را به کار اندازد و مسائل و جریان‌ها را با تدبیر و تأمل و خردورزی و تفکر حلاجی و ارزیابی کند و عالم به زمان باشد. آنگاه که یک عالم دینی از تربیت قرآنی و تهذیب اخلاقی و بصیرت

عقلی برخوردار نباشد، آسیب‌های سنگینی وارد می‌کند. چنانکه فرموده‌اند:

سه نفر آفت دین‌اند: پیشوای ستمگر، مجتهد نادان و عالم بزهکار.^۲

۱. هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین. سوره ۶۱، آیه ۲. لقد من الله علی المؤمنین ان بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه. سوره ۳، آیه ۱۶۴. کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یرزقکم و یعلمکم الکتاب و الحکمه. سوره ۲، آیه ۱۵۱. ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمه و یرزقهم انک انت العزیز الحکیم. سوره ۲، آیه ۱۹۲.

۲. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۴. آفة الدین ثلاثه: امام جائر و مجتهد جاهل و عالم فاجر.

نکته در خور توجه اینکه باند حاکم در بیت آقای منتظری نیز دانسته یا ندانسته اذعان کرده‌اند که علم آقای منتظری از حکمت و درایت تهی بوده و از مکتب قرآن جز مشتکی اصطلاحات خشک فقهی بهره‌ای نداشته است:

... روش و مشرب سیاسی امام خمینی بیشتر مبتنی بر عرفان و حکمت بود و روش و مشرب سیاسی آیت‌الله منتظری بیشتر مبتنی بر فقه و فقاہت. از این رو برخوردهای امام معمولاً حکیمانه بود و برخوردهای آقای منتظری فقیهانه می‌نمود...^۱



از آنجا که تاریخ تکرار می‌شود دیدیم که جریان ابوموسی اشعری در نظام جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی ایران به وسیله آقای منتظری تکرار شد و اگر هوشیاری، تیزبینی و دوراندیشی امام نبود، می‌توان گفت بر انقلاب اسلامی همان می‌رفت که بر مولای ما حضرت امام علی(ع) در جنگ صفین رفت.

کیست که نداند «تفقه» در احکام اسلامی و به اصطلاح «برخورد فقیهانه» بدون داشتن خرد و اندیشه حکیمانه و برخورداری از حکمت، درایت و بصیرت قرآنی راه به جایی نمی‌برد. کسی که از خردورزی و تفکر و تدبیر بی‌بهره است نمی‌تواند فقهی آراسته، کامل و جامع باشد، این‌گونه عالم مانند مرغی است که بال دارد لیکن توان پرواز ندارد. طبیعی است که این مرغ طعمه روباه و شغال و صیاد بدسگال خواهد شد.

آقای منتظری همانطور که پیروان او گفته‌اند از آنجا که در تفقه خود از

خردورزی، اندیشمندی و تدبیر و تعقل بهره نمی‌برد و از مبانی قرآن و تعالیم روح‌بخش آن شناخت حکیمانه به دست نیاورده بود، به آسانی آلت دست گروهک‌های شیاد و ضد انقلاب

قرار گرفت و طبق نقشه‌ها، توطئه‌ها و ترفندهای آنان حرکت کرد و موضع گرفت. آنها توانستند او را از آرمان‌های انقلاب دور کنند و به موضع ضد انقلابی، سازشکارانه و لیبرال‌منشانه بکشاند و مردان باصلابت و بصیرت و یاران دلسوز انقلاب را در نزد او به زیر سؤال ببرند و برای او نسبت به آنان ذهنیت پدید آورند.

◆ چرا جریان‌های نفاق از حاج سید احمد آقا کینه داشته و دارند؟

سازمان منافقین و دیگر گروه‌های بیگانه‌گرا از شادروان حاج سید احمد خمینی (ره) دلی پرکین و چرکین داشتند، زیرا او راه هر گونه رخنه و نفوذ دگراندیشان، فرصت‌طلبان و بازیگران سیاسی را به بیت امام بر روی آنان بسته بود و آنها نتوانسته بودند از راه بند و بسط و بده بستان‌های سیاسی او را فریب دهند و نقشه‌ها و نیرنگ‌های خود را از طریق او در بیت امام پیاده کنند. حاج سید احمد خمینی از هوشی سرشار برخوردار بود، فریب نمی‌خورد، تطمیع نمی‌شد، کسانی را که می‌خواستند او را بازی دهند و کلاه بر سر او بگذارند، بازی می‌داد و کلاه بر سرشان می‌گذاشت، عناصر بازیگر، مرموز و طمعکار را زود می‌شناخت و آنان را از بیت امام دور می‌ساخت و یا آنان را با تیزی ویژه خود زیر نظر داشت و از سوء استفاده آنان پیشگیری می‌کرد. به اصل ولایت فقیه باورمند بود و از امام به عنوان «ولی فقیه» و مرجع جامع الشرایط پیروی می‌کرد و هیچ‌گاه برخلاف نظر ایشان کاری صورت نمی‌داد. به رازداری، نهانکاری و تاکتیک‌های سیاسی سخت پایبند بود و به آن اهتمام می‌ورزید. از این رو، به رغم اینکه در جریان مسائل مهم سیاسی، نظامی و تاکتیک‌های جنگی قرار داشت هیچ‌گاه جریانی را حتی نزد نزدیک‌ترین و با اعتمادترین دوستان و یاران خود فاش نکرد، بسیاری از رویدادها و جریان‌های سیاسی را که می‌دانست، در سینه نهان داشت و با خود به گور برد و هیچ‌گاه آن را آشکار نساخت. نسبت به مبارزان و مجاهدان اسلامی و سخت‌کوشان انقلابی وفادار بود و در حد توان خود از آنان قدردانی می‌کرد و آنان را یاری می‌بخشید و از انزوا و

دو دسته از عالمان بیشترین آسیب‌ها را به اسلام و جامعه اسلامی وارد کردند. عالمانی که از تهذیب و تزکیه بی‌نصیب بودند و عالمانی که از خرد و اندیشه و حکمت و بصیرت برخوردار نبودند.

این ویژگی‌ها، برجستگی‌ها، هوشیاری‌ها و موضع‌گیری‌های حاج سید احمد خمینی برای گروهک‌های نفاق‌اندیشی که سر در آخور غرب و شرق داشتند و عناصر ضد انقلاب و دیگر باندها، جریان‌ها و چهره‌هایی که در کمین انقلاب نشسته بودند تا آن را به آن‌سو که سیاست امریکا و شوروی و دیگر جهانخواران اقتضا می‌کرد بکشانند،

سخت ناراحت‌کننده و دردناک بود. آنان بر آن بودند که بیت امام را پایگاهی برای تاخت و تاز فرصت‌طلبانه و بهره‌برداری‌های سودجویانه و کاسب‌کارانه خود قرار دهند و از طریق سید احمد آقا امام را محاصره و تا حد امکان کانالیزه کنند، لیکن در این زمینه هر چه بیشتر تلاش کردند کمتر نتیجه گرفتند. افزون بر اینکه امام نفوذناپذیر بود و به جریان‌هایی که در اطراف او می‌گذشت آگاهی و احاطه داشت. حاج سید احمد نیز همانند کوهی استوار در برابر نقشه‌ها و نیرنگ‌های شوم نیرنگ‌بازان ایستاده بود و دست رد بر سینه نامحرمان زد.

این روش و رفتار خردمندان و خدایپسندان حاج سید احمد برای سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و تشکیلات جاسوسی که در کشور ما بساط گسترده بودند، سنگین، شکننده و رنج‌آور بود و آنان را به شدت خشمگین می‌ساخت و به کینه‌توزی و توطئه‌چینی بر ضد او وا می‌داشت.

آنگاه که آقای منتظری از سوی مجلس خبرگان، به قائم‌مقامی منصوب شد همه گروهک‌ها و کسانی که از نفوذ در امام و فرزند او ناامید و سرخورده شده بودند، به سوی بیت او شتافتند و در بیت او لانه کردند. باند مهدی هاشمی قاتل که دیرزمانی بود خواب سوار شدن بر موج

انقلاب را می‌دیدند از این فرصت بهره گرفتند و از عناصر مرموز، ضد انقلاب و گروهکی به عنوان «ترکش خورده‌های انقلاب اسلامی» استقبال کردند تا به کمک آنان بتوانند به آرزوهای دیرینه خود برسند و انقلاب را در انحصار خود گیرند و با همدستی و همراهی گروهک‌ها آرمان‌های انقلاب را استحاله کرده و لیبرال دموکراسی غربی و اسلام التقاطی را به نام انقلاب اسلامی حاکم سازند.

در این میان آنچه برای باند مهدی هاشمی قاتل و گروهک‌هایی که در بیت آقای منتظری لانه کرده بودند نگران کننده و اضطراب‌آور بود هشدارهای پیایی امام، حاج سید احمد خمینی و دیگر یاران انقلابی به آقای منتظری بود که پیوسته او را از خطر مهدی هاشمی و دیگر عناصر مرموز و گروهک‌های بداندیش برحذر می‌داشتند و نقشه‌ها و

باند حاکم در بیت آقای منتظری نیز دانسته یا ندانسته اذعان کرده‌اند که علم آقای منتظری از حکمت و درایت تهی بوده و از مکتب قرآن جز مشتی اصطلاحات خشک فقهی بهره‌ای نداشته است.

توطئه‌های ویرانگر آنان را به او گوشزد می‌کردند. باندهای حاکم در بیت آقای منتظری چاره را در این دیدند که چهره شخصیت‌های انقلابی و وفادار به اسلام و امام را در نزد او به زیر سؤال ببرند و آنان را مخالف مقام و موقعیت‌های او بنمایانند، تا هشدارها، اندرزها و گزارش‌های افشاگرانه آنان در او مؤثر نباشد و او نسبت به آنان ذهنیت منفی داشته باشد و آنان را مخالف و معاند خود پندارد. در اینجا ناگزیریم بار دیگر به نامه مهدی قاتل به آقای منتظری گذر کنیم تا دریابیم نامبرده با این نامه مرموزانه چگونه توانست برای آقای منتظری نسبت به عالمان دینی، همسنگران حوزوی، چهره‌های انقلابی ذهنیت پدید آورد و او را از آنان دور سازد:

... از فردای اعلام رأی مجلس خبرگان نسبت به رهبری آینده انقلاب جنب و جوش‌های

توطئه‌آمیز در داخل و خارج کشور فشار به حضرت عالی شروع شد. از مجله لوموند فرانسوی و القبس کویتی و روزنامه‌های امریکایی و همچنین از پاسداران ولایت سنتی چون سید صادق‌ها و... و حتی از جامعه مدرسین و غیره انتظاری بیش از این نمی‌رفت و در آینده نیز باید منتظر عقده‌گشایی‌های وسیع‌تری بود. ولی نکته شگفت‌انگیز و دردناک‌تر، فشار دسته‌جمعی دوستانی است که تا دیروز حداکثر استفاده از مشروعیت امام و حضرت عالی نموده و با شعار چپ‌گرایی از وضعیت دولت و خطوط بازار و انجمن و... انتقاد می‌کردند و امروز با دشمنان دیروز خود سازش کرده و همان آهنگ‌ها از حلقومشان به گوش می‌رسد... آقای هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای و احمد آقا مثلاً که بر کل اوضاع کشور و حتی بر مجاری اندیشه حضرت امام تسلط داشته و حکومت می‌کنند... و به آینده و دورنماهای رهبری آینده انقلاب مضطربانه چشم دوخته و دست به سبک و سنگین کردن معادلات بیت و دفتر حضرت عالی زده‌اند تا همان بلایی که به سر دفتر حضرت امام آوردند، اینجا نیز بیاورند...^۱

مهدی قاتل در این فراز از سمپاشی‌ها از «توهم توطئه» بهره گرفته و کوشیده است به آقای منتظری بباوراند که اروپا، امریکا و دولت‌های عرب از قائم‌مقامی او سخت اندیشناک و نگرانند! و به شکل تلویحی به او تلقین می‌کند که در ایران عالمان سنتی، اعضای جامعه مدرسین، دوستان مبارز و انقلابی و مقامات بلندپایه نظام مانند آقای هاشمی و مقام معظم رهبری و شخص حاج سید احمد خمینی(ره) همه و همه دنباله‌رو توطئه اروپا، امریکا و دولت‌های خلیج فارس می‌باشند و همگی دست در دست یکدیگر برآندند «قائم‌مقام رهبری» را بشکنند و کنار بگذارند و یا تحت سلطه و سیطره خود درآورند!

مهدی قاتل این نقشه شیطانی را دنبال می‌کرد که آن هوشمندانی را که از او احساس خطر می‌کردند و از او نگران و اندیشناک بودند، به دشمنی با آقای منتظری متهم کند و بدین‌گونه از برملا شدن سرشت او در نزد آقای منتظری به وسیله یاران انقلاب پیشگیری کند و باید گفت

۱. متن این نامه در شماره... فصلنامه ۱۵ خرداد، ص... آمده است.

که متأسفانه این نقشه چه زود به بار نشست و دید آقای منتظری نسبت به یاران و همسنگران و حتی نسبت به شخص امام به کلی تغییر کرد و او همه دوستان و علاقه‌مندان دیرینه خود را خصم جان خود می‌پنداشت و نسبت به آنان به شدت مشکوک بود.

مهدی قاتل و باند او را این فکر به شدت رنج می‌داد که مبدا همان بلایی که در میان نیروهای انقلابی و مجامع روحانی و بیت امام بر سرشان آمده بود که مطرود و منفورند، در بیت آقای منتظری برای آنان پیش آید و دست آنان از بیت او نیز قطع شود، از این رو، مهدی قاتل در نامه شیطنت‌آمیز خود به آقای منتظری می‌نویسد:

... همان بلایی که بر سر دفتر حضرت امام آوردند، اینجا نیز بیاورند!!!

آنها به منظور پیشگیری از خطری که

آنان را به شدت تهدید می‌کرد به سمپاشی و جوسازی بر ضد یاران انقلاب، یادگار امام و همه دلسوزانی که به سرشت و ماهیت آنان پی برده بودند، دست زدند و آنان را در نزد آقای منتظری به شدت به زیر سؤال بردند، به ویژه نسبت به حاج سید احمد آقا(ره) که او را همانند سدی آهنین در برابر توطئه‌های خود برای رخنه و نفوذ در بیت امام می‌دیدند، آنها از شادروان حاج سید احمد آقا در چشم آقای منتظری هیولایی ساختند که انگار به نابودی او کمر بسته و بر آن است مقام و موقعیت را از چنگ او بیرون آورد و به جای او بر مسند «قائم‌مقامی» تکیه زند! در صورتی که حاج سید احمد آقا از دلسوزترین و علاقه‌مندترین یاران آقای منتظری به شمار می‌رفت و به او پس از امام به راستی عشق می‌ورزید و نمی‌خواست

کیست که نداند «تفقه» در احکام اسلامی و به اصطلاح «برخورد فقیهانه» بدون داشتن خرد و اندیشه حکیمانانه و برخورداری از حکمت، درایت و بصیرت قرآنی راه به جایی نمی‌برد. کسی که از خردورزی و تفکر و تدبیر بی‌بهره است نمی‌تواند فقیهی آراسته، کامل و جامع باشد.

آبرو و حیثیت و اعتبار و شخصیت او دستخوش جاه‌طلبی‌ها و قدرت‌پرستی‌های هادی و مهدی و باند مرموز و مخوف آنان قرار بگیرد و بر باد رود. باند حاکم بر بیت آقای منتظری چون به این اندیشه خدایسندانه و خالصانه حاج سید احمد آقا پی برده بودند همه نیروی خود را به کار گرفتند تا برای آقای منتظری نسبت به او ذهنیت پدید آورند و نامبرده را از فرزند مخلص و دلسوز امام اندیشناک سازند. آنها از ساده‌لوحی، خوش‌باوری و اعتماد آقای منتظری نسبت به خود سوء استفاده کردند و توانستند این نقشه شیطانی را پیش ببرند.

با نگاهی به کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری و نیز کتاب واقعیته‌ها و قضاوت‌ها می‌بینیم که کینه‌توزی، بدگمانی و پنداربافی نسبت به حاج سید احمد خمینی در آن موج می‌زند که ژرفای کینه و دشمنی و بیم و نگرانی باند مهدی قاتل از یادگار امام را نشان می‌دهد. دست‌اندرکاران کتاب واقعیته‌ها و قضاوت‌ها در نوشته‌های سراپا کذب و خلاف خود کوشیده‌اند همه رویدادها و

آقای منتظری همانطور که پیروان او گفته‌اند از آنجا که در تفقه خود از خردورزی، اندیشمندی و تدبیر و تعقل بهره نمی‌برد و از مبانی قرآن و تعالیم روح‌بخش آن شناخت حکیمانه به دست نیاورده بود، به آسانی آلت دست گروهک‌های شیاد و ضد انقلاب قرار گرفت.

جریان‌هایی را که به عزل آقای منتظری از سمت «قائم‌مقامی» کشیده شد، زیر سر حاج سید احمد آقا بنمایانند، تا با این ترفند نخست امام را به زیر سؤال ببرند و چنین وانمود کنند که با تأثیرپذیری از فرزند خود، شخصیت و مقام و موقعیت آقای منتظری را بدون آنکه جرم و گناهی و حتی خطا و اشتباهی داشته باشد! منکوب کرد و آبرو و اعتبار او را بر باد داد. دوم از حاج سید احمد آقا انتقام بگیرند، به جرم اینکه به امام و انقلاب وفادار بود و از بند و بست و معامله با باندها و گروه‌های سیاسی که سر در آخور بیگانگان داشتند، به شدت دوری گزید و از رخنه و نفوذ آنان در بیت امام سرسختانه

پیشگیری کرد و بر آن بود که دست تبهکار آنان را از بیت آقای منتظری نیز قطع کند و توپنه‌ها را خنثی کند.

دست‌اندرکاران کتاب *واقعیت‌ها و قضاوت‌ها* که از همدستان و هم‌پیاله‌های سازمان منافقین می‌باشند، چون از نفرت و انزجار ملت ایران نسبت به منافقان آگاهی داشتند به اصطلاح «نعل وارونه زده» کوشیدند حاج سید احمد آقا را به همدستی با آن سازمان متهم کنند و از این راه او را به زیر سؤال ببرند. این ترفند منافقانه و شیطانی نخستین‌بار

افزون بر اینکه امام نفوذناپذیر بود و به جریان‌هایی که در اطراف او می‌گذشت آگاهی و احاطه داشت. حاج سید احمد نیز همانند کوهی استوار در برابر نقشه‌ها و نیرنگ‌های شوم نیرنگ‌بازان ایستاده بود.

نیست که از سوی عوامل و همدستان سازمان به کار گرفته شده است. در گذشته نیز سرکرده‌های سازمان از این ترفند بهره گرفته‌اند. در جریان ترور جانکاه شریف واقفی به دست سرکرده‌های سازمان می‌خوانیم:

... عباس [حسین سیاه کلا] از جلو یک تیر به صورت او [شریف واقفی] شلیک کرد و حیدر [وحید افراخته] هم یک تیر به پشت سرش شلیک نمود، بعد دو نفری جسد را داخل ماشین آوردند. چند زن از دیدن [این] صحنه داد و فریاد کردند که حیدر سر آنها داد کشید: ما پلیسیم دور شوید، کسی که کشته شد خرابکار بود...^۱

این جریان در پی تغییر ایدئولوژی سازمان بود و سرکرده‌های سازمان به خوبی آگاهی داشتند که ملت ایران تا چه پایه از «خرابکاران» انزجار دارند. نویسندگان کتاب *واقعیت‌ها و قضاوت‌ها* که دستشان با سازمان منافقان در یک کاسه است، با توجه به انزجار ملت ایران از

منافقان خون آشام کوشیده‌اند حاج سید احمد خمینی را به ارتباط با آنان متهم کنند و بدین‌گونه او را به اصطلاح زیر سؤال ببرند، از این رو آورده‌اند:

... یکی از کسانی که در آن مقطع جذب آنان [منافقان] شد و یا به دلیل ساده‌اندیشی فریب خورد و یا چون آینده را از آن سازمان می‌دید، می‌خواست آینده‌اش را تضمین کند، آقای سید احمد خمینی بود که به خاطر موقعیت و عنوان فرزندی امام که داشت برای آنان بسیار مفید و مؤثر افتاد...^۱

در خاطرات منسوب به آقای منتظری نیز این پیرایه ناروا در چند مورد تکرار شده و از زبان نامبرده آمده است:

... همه می‌دانند که من از همان زمان که در زندان بودم با برخی افراد مربوط به مجاهدین خلق درگیر بودم و این آقای حاج احمد آقا بود که بسیاری از اوقات با آنها سر و کار داشت و گاهی بعضی از آنان را به محضر امام نیز می‌رساند. البته شاید نظر او جذب آنان بوده است...^۲

در مورد دیگر از زبان او آورده‌اند:

... هیچ‌گاه بیت من در اختیار منافقین نبود، بر عکس در بیت مرحوم امام مسائلی پیش آمده بود، افرادی را می‌گفتند در آنجا نفوذ کرده‌اند و روی دستگاه‌ها و وسایلی را گذاشته بودند و گزارش‌هایی را به خارج فرستاده‌اند...^۳

شبکه حاکم در بیت آقای منتظری و نویسندگان دروغ‌نامه‌های واقعیت‌ها و قضاوت‌ها و خاطرات فقیه و مرجع عالیقدر!! توضیح نداده‌اند که اگر «حاج احمد آقا...» به دلیل ساده‌اندیشی و یا برای اینکه می‌خواست آینده‌اش را تضمین کند... جذب منافقین شده بود و بسیاری از اوقات با آنها سر و کار داشت!! چرا و چگونه بیت آقای منتظری به پایگاه منافقین بدل شد و

۱. واقعیت‌ها و قضاوت‌ها، ص ۷۵.

۲. خاطرات، ص ۶۱۴.

۳. همان، ص ۶۱۸.

اعلامیه‌ها و سخنانی‌های دفاع از منافقین از بیت او انتشار یافت؟ چرا بیت آقای منتظری به لانه منافقین، «میثمی»‌ها، «امتی»‌ها و دیگر عناصر، مهره‌ها و گروه‌های نفاق پیشه، بدل گردید؟ آیا شگفت آور نیست که «حاج احمد آقا با منافقین سر و کار داشته باشد!» و «جذب آنها شده باشد!» و با این وجود بنا بر ادعای آنچه از زبان آقای منتظری آمده است «... بعد از جریان مرصاد نامه‌ای از امام» بگیرد و «منافقین سر موضع را در زندان‌ها اعدام کنند»؟!^۱

آیا خنده‌آور نمی‌باشد که ادعا شود «حاج سید احمد خمینی جذب منافقین شده بود» لیکن در خاطرات منسوب به آقای منتظری و کتاب *واقعیت‌ها و تضادها* تلاش شود که نسبت «منافق» به سازمان را مورد نکوهش قرار دهند و صریحاً بنویسند که سازمان مجاهدین را «منافق» خواندن ناروا می‌باشد؟ چگونه در خور توجیه است که «حاج احمد آقا را از یک سو متهم کنند که با گروهک منافقین سر

آنگاه که آقای منتظری از سوی مجلس خبرگان، به قائم‌مقامی منصوب شد همه گروهک‌ها و کسانی که از نفوذ در امام و فرزند او ناامید و سرخورده شده بودند، به سوی بیت او شتافتند و در بیت او لانه کردند.

و کار داشته و از سوی دیگر او را به گرفتن نامه از امام برای کندن ریشه نفاق مؤثر بنمایانند؟! و حتی ادعا کنند نامه امام مبنی بر اعدام منافقانی که سر موضع قرار دارند «به خط حاج احمد آقا است»!! و سرانجام هم مشخص نکرده‌اند که «حاج احمد آقا جذب منافقین شد» یا کمر به قتل منافقین بست؟! یا هردوی این ادعا پوچ و بی‌پایه و خلاف واقع است؟ شادروان حاج سید احمد اگر بنا بر ادعای دروغ‌نامه *خاطرات... و واقعیت‌ها و تضادها* فریب منافقان را خورده بود و آنان به وسیله او در بیت امام نفوذ کردند، بایستی از امام

ستایش‌نامه‌هایی دریافت می‌داشتند و از پشتیبانی امام و پیروان ایشان (ملت ایران) برخوردار می‌شدند، چگونه نتیجه معکوس گرفتند و امام آنان را از خطرناک‌ترین دشمنان اسلام و انقلاب خواندند و ریشه آنان را از سرزمین ایران کردند؟ و اگر بنا بر ادعای این دروغ‌نامه‌نویسان حاج سیداحمد(ره) در صدور حکم تاریخی امام مبنی بر اعدام منافقانی که سر موضع نفاق، التقات و آدمکشی قرار دارند نقش داشت و حتی این حکم «به خط حاج احمد آقا» بود، ادعای «ساده‌اندیشی» و «فریب خوردن» او به وسیله منافقان چگونه قابل توجیه است؟!

باید دانست که یک عنصر ساده‌اندیش

پیوسته در معرض آز و طمع نابکارانی است که در کمین ساده‌اندیشان نشسته‌اند، به ویژه اگر این عنصر ساده‌لوح از مقام و موقعیتی برخوردار باشد، نقشه و نیرنگ شیادان برای آلت دست کردن و فریب دادن او دو چندان خواهد بود. اگر شادروان حاج سید احمد خمینی، عنصری ساده‌اندیش بود، نخستین باند و گروهی که او را فریب می‌دادند و به وسیله او بیت امام را

**مهدی قاتل این نقشه شیطانی را
دنبال می‌کرد که آن هوشمندانی را
که از او احساس خطر می‌کردند و از
او نگران و اندیشناک بودند، به
دشمنی با آقای منتظری متهم کند و
بدین گونه از برملا شدن سرشت او
در نزد آقای منتظری به وسیله یاران
انقلاب پیشگیری کند.**

تسخیر می‌کردند، باند هادی و مهدی قاتل و همدستان آنان از سازمان مخوف سیا مانند منوچهر قربانی‌فر و... بودند و به دنبال آنان دیگر گروه‌ها و گروهک‌ها به فریبکاری و لانه‌سازی در بیت امام دست می‌زدند. اتفاقاً کینه‌توزی‌ها، دشمنی‌ها و خصومت‌ها نسبت به حاج سید احمد آقا از سوی باندها و گروه‌ها ریشه در هوشیاری او داشت که همانند کوهی استوار در برابر توطئه‌ها و ترفندها، نقشه‌ها و نیرنگ‌ها ایستاد و از رخنه و نفوذ بداندیشان، نابکاران، آزمندان و طمعکاران در بیت امام پیشگیری کرد و دست رد بر سینه نامحرمان زد.

باند مهدی قاتل دربارۀ شادروان حاج سید احمد آقا خمینی «قیاس بنفس» کرده و چنین پنداشته‌اند که یادگار امام نیز از دهات قهدریجان آمده و برای تضمین آینده خویش ناگزیر است خود را به شخصیت‌ها نزدیک کند. «داماد» آقایی را یک بکشد! به برادر داماد آقایی مباحث کند، پادوی بیت آقایی را به دوش بکشد، تا سری توی سرها داشته باشد! غافل از اینکه شادروان حاج سید احمد آقا خمینی اگر زنده می‌ماند تا واپسین لحظه‌های حیات خویش آینده‌اش تضمین

حاج سید احمد آقا از دلسوزترین و علاقه‌مندترین یاران آقای منتظری به شمار می‌رفت و به او پس از امام به راستی عشق می‌ورزید و نمی‌خواست آبرو و حیثیت و اعتبار و شخصیت او دستخوش جاه‌طلبی‌ها و قدرت‌پرستی‌های هادی و مهدی و باند مرموز و مخوف آنان قرار بگیرد و بر باد رود.

بود و مقام و موقعیت او از قائم‌مقامی و دیگر مقامات کذایی و دولتی والاتر و مقدس‌تر بود و هیچ نیازی نداشت برای تضمین آینده خود به گروهک ورشکسته و بی‌آبروی منافقان نزدیک شود که جز بدنامی برآیندی برای او به همراه نداشت.

◆ پایگاه منافقان در بیت آقای منتظری

این باند مهدی قاتل بودند که می‌پنداشتند سازمان منافقین دیر یا زود زمام امور کشور ایران را به دست می‌گیرند، از این رو، در پشت پرده با آنان به بند و بست نشستند و دست آنان را در بیت آقای منتظری باز گذاشتند و آقای منتظری را دربارۀ منافقان به ۱۸۰ درجه چرخش واداشتند تا به مصداق «چراغ از بهر تاریکی نگه‌دار» آینده درخشانی! برای خود تضمین کنند!!

از این رو، به وسوسه آقای منتظری نشستند و با چند شیوه و شگرد کوشیدند دید او را نسبت به منافقان، گروهک‌های به اصطلاح «ملی‌گرا»، لیبرال دموکرات‌ها و دیگر باندها و چهره‌های مرموز ضد انقلاب تغییر دهند. نخست مسأله تسامح و تساهل و جاذبه و دافعه را پیش کشیدند و به او این‌گونه وانمود کردند که همه انسان‌های منحرف زمینه و صلاحیت بازگشت و هدایت دارند و می‌توان با

رعایت یک سلسله اصول اخلاقی و روانی آنان را از بیراهه‌پویی بازداشت و به سوی سعادت و رستگاری کشاند! لیبرالیست‌های نفوذی در بیت آقای منتظری به گوش او خواندند:

... در نگرش اسلام انسان موجودی ترکیب یافته از خدا و شیطان، روح و لجن، فجور و تقواست و در نتیجه نوع بشر دارای تمایلات خوبی و بدی، عرفان و مادیت، خیر و شر، ایمان و کفر و... می‌باشد. وقتی انسان در معرض انحراف یا تصمیم نادرست قرار گرفت نمی‌توان برای او یکجانبه تصمیم گرفت و تعیین تکلیف ساخت و با او برخورد انتظامی و پلیسی کرد. انسان موجودی است ذی شعور، مختار و مستقل و او خودش می‌اندیشد و لذا باید او را در فکر کردن و تصمیم‌گیری یاری نمود و مشاوره کرد و او را به تقوا و خیر و ایمان سوق داد و برخورد هدایتی نمود...^۱

آنچه در بالا آمد نکته‌ای نیست که لیبرال دموکرات‌های امروز ایران زمین به آن پی برده باشند و از نیوغ فکری آنان تراوش کرده باشد. حدود هزار و چهار صد سال پیش، تاریکاندیشان نفاق‌پیشه و سازشکار همین پیشنهاد را به حضرت امام علی(ع) می‌دادند. به آن

دست اندرکاران کتاب **واقعیت‌ها و قضاوت‌ها** در نوشته‌های سراپا کذب و خلاف خود کوشیده‌اند همه رویدادها و جریان‌هایی را که به عزل آقای منتظری از سمت «قائم‌مقامی» کشیده شد، زیر سر حاج سید احمد آقا بنمایانند.

۱. واقعیت‌ها و قضاوت‌ها، ص ۴۷.

حضرت می‌گفتند: نباید و نشاید درباره معاویه «یکجانبه تصمیم گرفت و تعیین تکلیف ساخت و با او برخورد انتظامی و پلیسی کرد... باید او را در فکر کردن و تصمیم‌گیری یاری نمود و مشاوره کرد و او را به تقوا و خیر و ایمان سوق داد و برخورد هدایتی نمود»!! باید در او جاذبه ایجاد کرد! اگر حضرت علی(ع) او را به حکومت شام منصوب کند، او را کاملاً جذب کرده و تحت تأثیر قرار داده است و از نظر روانی به موضع انفعالی کشانیده است! و از اینکه امام علی(ع) درس روان‌شناسی نیاموخته! و از جاذبه قوی برخوردار نیست، افسوس می‌خورند!!

آخوندهای درباری نیز همین‌تاز و اندیشه را رواج می‌دادند. آنها می‌گفتند روا نیست با شاه برخوردی «انتظامی»! صورت گیرد، نباید «برای او یکجانبه تصمیم گرفت». شاه در مرز «ایمان و کفر» است «باید او را در فکر کردن و تصمیم‌گیری یاری نمود و مشاوره کرد»! و ما اگر درباری شده‌ایم و نان دربار را می‌خوریم برای این است که مشاور شاه باشیم و به او مشاوره بدهیم و «او را به تقوا و خیر و ایمان سوق دهیم» و با او «برخورد هدایتی» داریم!!

چگونه در خور توجیه است که «حاج احمد آقا را از یک سو متهم کنند که با گروهک منافقین سر و کار داشته و از سوی دیگر او را به گرفتن نامه از امام برای کندن ریشه نفاق مؤثر بنمایانند؟! و حتی ادعا کنند نامه امام مبنی بر اعدام منافقانی که سر موضع قرار دارند «به خط حاج احمد آقا است»!!

در خور تأمل، درنگ و سؤال است که باند هادی و مهدی هاشمی که به این خوبی لالایی می‌گویند، چرا خوابشان نمی‌گیرد؟! آن روز که آیت‌الله شمس‌آبادی را ناجوانمردانه ربودند و به قتل رسانیدند چرا این‌تاز مشعشعانه را پیروی نکردند؟ اگر آن مرحوم از دید آنان منحرف بود چرا رخصت فکر کردن و تصمیم‌گیری به او ندادند و «برای او یکجانبه تصمیم» گرفتند؟

اگر شادروان حاج سید احمد خمینی، عنصری ساده‌اندیش بود، نخستین باند و گروهی که او را فریب می‌دادند و به وسیله او بیت امام را تسخیر می‌کردند، باند هادی و مهدی قاتل و همدستان آنان از سازمان مخوف سیا مانند منوچهر قربانی فر بودند.

راستی نیرنگ‌بازی‌ها و پشت هم‌اندازی‌های باند مرموز و مخوف حاکم در بیت آقای منتظری تماشایی است، آنگاه که می‌خواهند بند و بست‌های پشت پرده خود را با منافقان و گروهک‌های ضد انقلاب توجیه کنند به «نگرش اسلام به انسان» می‌پردازند و از «جاذبه و دافعه» و «تسامح و تساهل» و... دم می‌زنند و آن روز که می‌خواهند رقیبان را از صحنه بیرون برانند و به تسویه خرده‌حساب‌های شخصی بپردازند، با

کمال بی‌شرمی به تفسیر «من در آوری» سخنان امام دست می‌زنند و از این جمله امام که «عمامه آخوندهای «جل و جلاله گو» را بردارید»، چنین برداشت می‌کنند که بایسته است سر آخوندهای بی‌گناه و مظلوم را بردارند!!! آنها برای پیشبرد اغراض شیطانی خود از پیرایه بستن به امام نیز پروایی ندارند و برای اینکه بتوانند خیانت خود را در همدستی و همکاری با سازمان منافقین و دیگر عناصر ضد انقلاب خدمت بنمایانند از امام مایه می‌گذارند و چنین دروغ می‌باوند:

... در حالی که بنی‌صدر تنش‌های تندی در جامعه ایجاد کرده و به سوی تسلط بلامنازع بر مسند قدرت پیش می‌رفت و تنفر نسبت به خود ایجاد کرده بود امام از وی به نیکی یاد می‌کرده و پس از گریختن بنی‌صدر به خارج از کشور توصیه کردند که او مراقب باشد و در دامی که برایش گسترده‌اند سقوط نکند و در همان شرایط به جای اینکه بر نقاط ضعف لیبرال‌ها دست گذارند از آنها به عنوان متدین‌ها و مقدس‌های نماز شب خوان نام می‌بردند...

امام در پیام خود بنی‌صدر را «دیکتاتور» می‌خواند که «وظیفه‌ای برای ابرقدرت‌ها انجام داده ولو خودش نمی‌فهمد، اگر بفهمد که دیگر مصیبت بالاتر است...» و به او هشدار می‌دهد که اگر بخواهد «تشنج ایجاد کند و سخنرانی او اسباب تشنج شود و در مقابل دادستانی، مجلس و ارگان‌های دیگر» بایستد، با او همان خواهد کرد که با شاه مخلوع کرده است.

ما برای آشکار ساختن دروغ‌پردازی‌های باند مهدی قاتل متن سخنان امام را درباره «بنی‌صدر» و «متدین‌های نماز شب خوان» عیناً بازگو می‌کنیم و داوری را بر عهده خوانندگان می‌گذاریم تا برایشان مشخص شود که آیا امام از وی به نیکی یاد می‌کرده» و «به جای اینکه بر نقاط ضعف لیبرال‌ها دست گذارند از آنها به عنوان متدین‌ها و مقدس‌های نماز شب خوان نام می‌بردند» یا این باند حاکم در بیت آقای منتظری هستند که در تحریف و وارونه جلوه دادن «واقعیت‌ها» مهارت ویژه دارند.

اکنون ما گوشه‌هایی از سخنان حکیمانه امام را درباره بنی‌صدر پی می‌گیریم تا مشخص شود که در کجا و چگونه از او «به نیکی یاد کرده» است؛ امام در تاریخ ۱۸ خرداد ۱۳۶۰ درباره جناب بنی‌صدر که نه به مجلس و نه به دستگاه قضایی و نه به شورای نگهبان سر فرود می‌آورد و خود را مافوق همه نهادها و مراکز قانونی و قانون می‌پنداشت چنین اعلام نظر می‌کند:

... اگر همه این آقایان که ادعای این را می‌کنند که ما طرفدار قوانین هستیم، اینها با هم بنشینند و قانون را باز کنند و تکلیف را از روی قانون همه‌شان معین کنند و بعد هم ملتزم باشند که اگر قانون بر خلاف رأی من هم بود، من خاضع... دیگر دعوایی پیش نمی‌آید، هیاهو پیش نمی‌آید. اگر بنا باشد که یک جایی دادستان بخواهد روی قوانین عمل کند، ما بخواهیم بگوییم که خیر ما دادستان را قبول نداریم، این معنای دیکتاتوری

است، دیکتاتوری همان است که نه به مجلس سر فرود می‌آورد، نه به قوانین مجلس و نه به شورای نگهبان و نه به تأیید شورای نگهبان و نه به قوه قضاییه و نه به دادستانی و نه به شوراهای دادستانی و همین طور به همه ارگان‌ها... بعد از آنکه قانون وظیفه را معین کرد، هر کس بخواهد بر خلاف آن^۱ عمل کند این یک دیکتاتوری است که حالا به صورت مظلومانه پیش آمده است و بعد به صورت قاهرانه پیش خواهد آمد و بعد این کشور را به تباهی خواهد کشید... این همان وظیفه‌ای [است] که برای ابرقدرت‌ها باید انجام بدهد، این آدم انجام داده ولو خودش نمی‌فهمد، اگر بفهمد که دیگر مصیبت بالاتر است...^۲

امام به دنبال این سخنان خود چنین هشدار می‌دهد:

... چنانچه اشخاصی در این برهه از زمان که ما ابتلا داریم به جنگ، باید آرامش محفوظ بشود، اگر کسانی در اطراف کشور سخنرانی کنند و سخنرانی آنها اسباب تشنج بشود آن شخص هر کس می‌خواهد باشد، هر مقامی می‌خواهد باشد، من او را به جای خودش می‌نشانم... گوش‌های خودتان را باز کنید، من همان طور که با شاه عمل کردم و هم ملت ما همان طور که با محمدرضا عمل کرد، با اشخاصی که بخواهند فساد ایجاد کنند، یا اشخاصی که زاید بر صحبت بخواهند تشنج ایجاد کنند، با اشخاصی که می‌خواهند صف‌آرایی بکنند، در مقابل دادستانی در مقابل مجلس، در مقابل ارگان‌های دیگر من همان خواهم کرد که با محمدرضا [کردم]...^۳

امام در پیام خود بنی‌صدر را «دیکتاتور» می‌خواند که «وظیفه‌ای برای ابرقدرت‌ها انجام داده ولو خودش نمی‌فهمد، اگر بفهمد که دیگر مصیبت بالاتر است...» و به او هشدار می‌دهد که اگر بخواهد «تشنج ایجاد کند و سخنرانی او اسباب تشنج شود و در مقابل دادستانی، مجلس و ارگان‌های دیگر» بایستد، با او همان خواهد کرد که با شاه مخلوع کرده است، اما تحریف‌گران

۱. در اصل: او.

۲. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۴۱۵، ۴۱۶، تکیه روی فرازها از این نگارنده است.

۳. همان، ص ۱۷۴.

تاریخ با یک دنیا گستاخی می‌نویسند: « در حالی که بنی‌صدر تنش‌های تندی در جامعه ایجاد کرده و به سوی تسلط بلامنازع بر مسند قدرت پیش می‌رفت... امام از او به نیکی یاد می‌کرده»!! زهی بی‌شرمی.

◆
**امام در سخنان خود روی ضعف گروه
 «نهیضت آزادی» انگشت گذاشته و
 اصرار آنها پیرامون حفظ نظام
 سلطنت را به رخ کشیده و
 خودباختگی آنان در برابر غرب و
 امریکا را برملا کرده است.**

ما اگر بخواهیم بخش‌های دیگری از پیام‌ها و هشدارهای امام را درباره بنی‌صدر پی بگیریم از رسالت اصلی خویش که نقد خاطرات منسوب به آقای منتظری است، باز می‌مانیم. از این رو خوانندگان اندیشمند را برای آگاهی از موضع امام در مورد نامبرده و گروهک منافق و دیگر گروهک‌های وابسته به او، به مطالعه صحیفه امام فرا می‌خوانم و

برای روشن شدن دروغ دیگر باند حاکم در بیت آقای منتظری مبنی بر اینکه امام «... به جای اینکه بر نقاط ضعف لیبرال‌ها دست گذارند از آنها به عنوان متدین‌ها و مقدس‌های نماز شب خوان نام می‌بردند...»! بخشی از سخنان امام در مورد این گروهک را در پی می‌آوریم:

... اشخاصی که متدین هم هستند، نماز خوان هم هستند، شاید نماز شب هم می‌خوانند، اما افکارشان این‌طوری پرورش یافته، یعنی از بچی به گوش اینها خوانده‌اند که این کشورهای ضعیف بدون وابستگی یا به این طرف، یا به آن طرف، بدون این برایشان امکان استمرار حیات نیست. وقتی هم وارد شدند در مدرسه، توی مدرسه این را به گوششان خوانده‌اند وقتی هم وارد شدند در جامعه، این در گوششان خوانده شده است، در روزنامه‌ها تبلیغ شده است، در مجلات تبلیغ شده است... که شما خودتان نمی‌توانید خودتان را اداره کنید، اگر از دامن شرق فرار کنید، به دامن غرب باید پناهنده شوید. این اشخاص متدینی که نماز خوان هم هستند، متدین هم هستند، لکن این معنا در ذهنشان

هست که چون شوروی الحاد ذاتی دارد و اصلاً مبدأی قبول ندارد، ما اگر از او فرار کنیم ناچاریم [با] یک جایی پیوند حاصل کنیم، باید به طرف غرب برویم و حالا امریکاست. اینها نه اینکه غرضشان این است که - مثلاً - یک صدمه‌ای به اسلام وارد بشود، نه، اصلاً این طوری پرورش پیدا کرده‌اند، فکرشان این طوری است، اصلاح را این می‌دانند. و لهذا در خلال این گیر و دارهایی که در این دو سال اخیر بود و من در پاریس بودم، اخیراً این مسائل را پیش می‌آوردند که اول راجع به اینکه شاه حالا باشد و او سلطنت بکند و دیگر حکومتی برای او نباشد. مطابق قانون عمل بکند، خب من می‌دانستم که اینها اغفال شده‌اند، یکی از همین محترمین اینها^۱ که آمد و این را طرح کرد، من گفتم شما این مطلب را می‌گویید که شاه باید سلطنت کند و [نه] حکومت، و ما هم بیاییم این را قبول کنیم... من هم مثل شما باورم بیاید و بیایم مصالحه کنم با ایشان، [بعدا] تمام شما را از بین خواهد برد. این دفعه درماند، نتوانست جواب بدهد...^۲

چنان‌که می‌بینید امام در این سخنان خود روی ضعف گروه «نهضت آزادی» انگشت گذاشته و اصرار آنها پیرامون حفظ نظام سلطنت را به رخ کشیده و خودباختگی آنان در برابر غرب و امریکا را برملا کرده است. لیکن باند مرموز هادی و مهدی هاشمی برای توجیه بند و بست خود با دیگر گروه‌ها، علاوه بر سفسطه‌ای که زیر عنوان «انسان موجودی ترکیب یافته از روح و لجن» صورت دادند، با تحریف کلام و پیام امام کوشیدند خیانت خود را طبق رهنمودهای امام بنمایانند!! همان‌گونه که به شهادت رساندن آیت‌الله شمس‌آبادی را طبق پیام امام وانمود کردند.

این‌گونه مغلطه‌کاری‌ها و تحریف‌گری‌ها برای عناصر ساده‌اندیش و سطحی‌نگر که اصولاً اهل دقت و تحقیق نیستند و به عناصر نیرنگ‌باز و پشت هم انداز هم زود اعتماد می‌کنند، طبیعی است که گیرایی دارد و آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آقای منتظری نیز از این قاعده

۱. مهندس بازرگان.

۲. همان، ص ۴۳۶.

مستثنی نبود، از این رو باور کرد که با ارتباط و نشست و برخاست با گروهک منافق و دیگر گروهک‌های ضد انقلاب می‌تواند آنان را به راه آورد و از خدعه و نیرنگ و توطئه و ترفند علیه انقلاب اسلامی باز دارد! آقای منتظری با تأثیرپذیری از سمپاشی‌های دروغ‌نامه واقعیت‌ها و قضاوت‌ها آورد و یا در واقع از زبان او آوردند:

باند حاکم در بیت آقای منتظری آنگاه که توانستند گروهک‌های التقاطی، سکولار، لیبرال و پیروان تز استعماری اسلام منهای روحانیت را در بیت آقای منتظری به کارگردانی وادارند، بر آن شدند گام دوم را بردارند و از سازمان منافقان - به ویژه از بنیانگذاران آن سازمان - اعاده حیثیت کنند!

... همین نهضت آزادی خیلی افراد متدینی در بین آنها هستند، خود

امام به من گفتند که می‌شناسم خیلی افراد متدین در بین اینها هست. مثلاً همین آقای مهندس بازرگان واقعا آدم متعبدی و متدینی بودند... خوب در بین اینها از این افراد بسیار هستند و به این شکل هم نیستند که حالا چشم بسته حرف یکی را قبول کنند، بالاخره خودشان هم فکر و نظر دارند و باید با منطق صحیح با آنها گفتگو کرد، یا اگر در مواردی حرف آنان صحیح است باید پذیرفت...^۱

بدین‌گونه باند هادی - مهدی توانستند پای گروهک‌ها را به بیت آقای منتظری باز کنند و به بهانه اینکه «باید با منطق با آنها گفتگو کرد، یا اگر در مواردی حرف آنان صحیح است باید پذیرفت» راه رخنه و نفوذ گروهک‌ها را در افکار و اذهان آقای منتظری هموار ساختند و آقای منتظری را به سخنگو و زبان گویای لیبرالیست‌ها بدل کردند.

باند حاکم در بیت آقای منتظری آنگاه که توانستند گروهک‌های التقاطی، سکولار، لیبرال و پیروان تز استعماری اسلام منهای روحانیت را در بیت آقای منتظری به کارگردانی وادارند، بر

۱. خاطرات، ص ۶۲۱.

آن شدند گام دوم را بردارند و از سازمان منافقان - به ویژه از بنیانگذاران آن سازمان - اعاده حیثیت کنند! از این رو، آقای منتظری را به تغییر موضع واداشتند. او پس از آنکه سالیان درازی واژه منافق را درباره اعضا و افراد سازمان به کار برده بود، با تأثیرپذیری از باند مرموز حاکم در بیت خود اعلام کرد و یا از زبان او اعلام کردند:

... من با تندروی‌ها مخالف بودم نسبت به هر کسی که می‌خواست باشد، حتی تعبیر به منافق هم صحیح نیست... حضرت علی هیچ‌یک از کسانی را که با او می‌جنگیدند به

شرک و نفاق متهم نمی‌کرد، بلکه

می‌فرمود اینان برادران ما هستند

که بر ما طغیان کرده‌اند...^۱

آیا وقتی یکی از سرکردگان سازمان به نام مسعود رجوی به افراد و اعضای خود که تغییر ایدئولوژی داده و مارکسیست شده‌اند دستور می‌دهد که ایدئولوژی جدید خود را آشکار نسازند و حتی آنها را به خواندن نماز وا می‌دارد، آیا این مصداق بارز نفاق نیست؟

بگذریم از اینکه آقای منتظری در خطبه‌ها، سخنرانی‌ها و نامه‌های خود بارها از افراد و اعضای سازمان به عنوان «منافق» نام برده‌اند.^۲ پرسشی که اکنون باید مطرح شود این است که آیا عنوان منافق به سرکرده‌ها و اعضای این سازمان یک اتهام است یا واقعیت؟ آیا وقتی یکی از سرکردگان سازمان به نام

۱. همان، ص ۶۲۰.

۲. ما تنها به دو مورد از نامه‌های آقای منتظری که در آن از سازمان به عنوان «منافق» یاد کرده‌اند اشاره می‌کنیم: «... من وقتی که در زندان بودم منافقین را خوب شناختم و دریافتم از نظر ایدئولوژی و چه از نظر اخلاق فاسد، خودخواه و ریاست‌طلبی هستند و یک جو وجدان و عاطفه ندارند...» و در نامه دیگر او آمده است: «... دشمنان زیادی همچون منافقین کوردل که دستشان به خون هزاران نفر از مردم و شخصیت‌های عزیز ما از جمله فرزندان عزیز خود من آغشته است...»

آقای منتظری تا روزی که گروهک منافق در بیت او بساط نگسترانیده بودند نه تنها آنان را مصداق واقعی «منافق» می دانست، بلکه تفاوتی هم میان بنیانگذاران و دیگر رده ها و اعضای سازمان نمی دید و به این واقعیت اذعان داشت که آب از سرچشمه گل آلود بوده که سازمان را به تغییر ایدئولوژی کشانده است.

مسعود رجوی به افراد و اعضای خود که تغییر ایدئولوژی داده و مارکسیست شده اند دستور می دهد که ایدئولوژی جدید خود را آشکار نسازند و حتی آنها را به خواندن نماز و می دارد، آیا این مصداق بارز نفاق نیست؟ ما اگر بخواهیم روش منافقانه افراد و اعضای سازمان را به رشته نگارش بکشیم به اصطلاح «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» از این رو، به بازگو کردن یک مورد که از زبان آقای منتظری آمده است بسنده می کنیم:

... ما با برخی بی احتیاطی ها و تندهای آنان موافق نبودیم، چنانکه با گرایش آنها به مارکسیست ها و تغییر ایدئولوژی مخالف بودیم، آقای لاموتی یک مدتی عضو آنها شده بود. بعضی دیگر پشت سر علیرضا زمردیان نماز می خواندند. زمردیان بعدا مرتد و مارکسیست شد، او از کسانی بود که سه سال بود مارکسیست شده بود و از رده های بالای سازمان به او دستور داده بودند که به صورت تاکتیکی نماز بخواند...^۱

راستی اگر این نفاق نیست پس چیست؟ آیا نیرنگ بازی های این گروهک را می توان با رفتار خوارجی که بی پروا و قاطعانه رویاروی امام ایستاده بودند و کوچکترین خدعه و نیرنگی در اندیشه های انحرافی آنان وجود نداشت، یکسان دید؟! واژه «منافق» برای سازمان مانند واژه «مرتد» است که از زبان آقای منتظری درباره زمردیان در خاطرات بالا آمده است، آیا می توان به او اعتراض کرد که چرا زمردیان را «مرتد» خواندید؟! و ما «با تندروی ها مخالفیم، نسبت به هر کسی که می خواهد باشد حتی نسبت به زمردیان»!!؟

۱. خاطرات، ص ۳۹۲، تکیه روی برخی از فرازها از این نگارنده است.

آقای منتظری یا کسانی که این
خاطره را از زبان او بازگو کرده‌اند،
باید پاسخ گویند: اگر «سازمان
مجاهدین خلق در ابتدا بر اساس
اسلام و مذهب تشیع تشکیل
یافت... [و آنگاه که] کار به دست
افراد فرصت طلب و ناوارد افتاد، به
انحراف کشیده شد»، چگونه او
کتاب‌های شناخت، تکامل، راه انبیا،
اقتصاد به زبان ساده و... را که
بنیانگذاران سازمان نوشته‌اند
کتاب‌هایی معرفی می‌کند که
زیربنایش کمونیستی محض است.

آقای منتظری تا روزی که گروهک
مناقق در بیت او بساط نگسترانیده بودند
نه تنها آنان را مصداق واقعی «مناقق»
می‌دانست، بلکه تفاوتی هم میان
بنیانگذاران و دیگر رده‌ها و اعضای
سازمان نمی‌دید و به این واقعیت اذعان
داشت که آب از سرچشمه گل‌آلود بوده
که سازمان را به تغییر ایدئولوژی کشانده
است، از این رو در مصاحبه‌ای اظهار
داشت:

... من قبل از اینکه این زندان خیر...
بروم با آقایانی که منتسب به
سازمان مجاهدین خلق هستند از
نزدیک تماس نداشتم... و
کتاب‌هایشان را هم من مطالعه
نکرده بودم... بعد که به زندان
رفتم... من هم کتاب‌های آقایان را

مثل کتاب شناخت و تکامل و راه انبیا و... این سری کتاب‌ها را من نگاه کردم، اقتصاد به
زبان ساده... و من خلاصه این کتاب‌ها را وقتی خواندم... خلاصه دیدم که این کتاب‌های
آقایان زیربنایش کمونیستی محض است و به قول بعضی رفقا همان مسائلی که
مارکسیست‌ها دارند، اینها طرح کردند و قبول کردند و پذیرفته‌اند منتها چیزی که هست
لفظ خدا را مثلا در بالایش گذاشته‌اند... و می‌توان گفت پلی بود که جوان‌ها از این مسیر

به طرف مارکسیست بروند...^۱

چنان‌که می‌بینید آقای منتظری در این مصاحبه سازمان را مصداق واقعی نفاق می‌بیند و اذعان دارد که کتاب‌های سازمان و اندیشه‌های آنان «پلی» برای کشاندن جوان‌های مسلمان به ایدئولوژی مارکسیستی و الحادی است و یک جوان مسلمان آنگاه که این کتاب‌ها را مطالعه می‌کرد، ناخودآگاه مارکسیست می‌شد و از باورمندی‌های اصلی خود دست می‌کشید.

همه می‌دانیم این کتاب‌هایی را که آقای منتظری در مصاحبه خود به حق کتاب‌های کمونیستی خوانده است نوشته بنیانگذاران سازمان مانند حنیف نژاد است و سازمان بر اساس این کتاب‌ها و نوشته‌ها تشکیل شده است.

اما از آن هنگام که منافقان توانستند در بیت او رخنه کنند و اندیشه‌های زهرآگین و انحرافی خود را بر او تلقین کردند و از او یک لیبرال دموکرات دو آتشه ساختند، می‌بینیم که آقای منتظری در چهره دیگری ظاهر شد و در کتاب خاطرات از زبان او آوردند:

... سازمان مجاهدین خلق در ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل یافت، ولی نه آنان به سراغ اهل علم و متخصصین مسائل اسلامی رفتند و نه اهل علم به آنان توجه کردند و قهرا کار به دست افراد فرصت‌طلب و ناوارد افتاد و به انحراف کشیده شد و بسیاری از نیروهای جوان و فعال کشور متأسفانه به هدر رفت...^۲

آقای منتظری یا کسانی که این خاطره را از زبان او بازگو کرده‌اند، باید پاسخ گویند: اگر «سازمان مجاهدین خلق در ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل یافت... [و آنگاه که] کار به دست افراد فرصت‌طلب و ناوارد افتاد، به انحراف کشیده شد»، چگونه او کتاب‌های شناخت،

۱. جمهوری اسلامی، سال دوم، ش ۳۱۱، تیرماه ۱۳۵۹، ص ۹.

۲. خاطرات، ص ۳۹۰.

تکامل، راه انبیا، اقتصاد به زبان ساده و... را که بنیانگذاران سازمان نوشته‌اند کتاب‌هایی معرفی می‌کند که زیربنایش کمونیستی محض است و «همان مسائلی را که مارکسیست‌ها دارند اینها طرح کردند و قبول کردند و پذیرفته‌اند منتها لفظ خدا را مثلا در بالایش گذاشته‌اند؟! همه می‌دانیم این کتاب‌هایی را که آقای منتظری در مصاحبه خود به حق کتاب‌های کمونیستی خوانده است نوشته بنیانگذاران سازمان مانند حنیف‌نژاد است و سازمان بر اساس این کتاب‌ها و نوشته‌ها تشکیل شده است. اگر او سازمان را در ابتدا یک سازمان بنیاد یافته بر اساس «مذهب تشیع» می‌داند باید کتاب‌ها و نوشته‌های گمراه کننده آنان را نیز اسلامی پندارد و اگر این کتاب‌ها را کمونیستی می‌داند، چگونه می‌تواند باورمند باشد که سازمان بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل شده است؟

اینجاست مشخص می‌شود که نفوذ و

رخنه عناصر فوق در بیت آقای منتظری چگونه او را به غفلت و گمراهی کشاند و به ضد و نقیض‌گویی واداشت؟ آقای منتظری به رغم اینکه به ظاهر سازمان را در ابتدا اسلامی و بنیاد یافته بر «اساس اسلام و مذهب تشیع» وانمود می‌کند در مورد دیگری از خاطرات خود به کج‌روی و بیراهه‌پویی سازمان چنین اذعان دارد:

... آقای نفوی می‌گفت: قدر محمد را حالا آدم می‌فهمد برای اینکه وقتی کتاب شناخت مجاهدین آمد در نجف، همه

آقای منتظری تا روزی که گروهک منافق در بیت او نفوذ نکرده و او را تحت تأثیر قرار نداده بودند این گروهک را «افراد خودخواه و ریاست‌طلبی» می‌دانست که «یک جو وجدان و عاطفه ندارند» و کتاب‌ها و نوشته‌های آنان را «پلی برای کشاندن جوانان به طرف مارکسیست می‌دید».

افراد با اعجاب به آن می‌نگریستند. اما محمد می‌گفت اینها درست نیست. اینها افکارشان انحرافی است، اینها مطالب مادی‌گری در نوشته‌هایشان زیاد هست. ایشان می‌گفت ما

همه از محمد عصبانی شده بودیم، ولی حالا می‌فهمیم محمد درکش از ما خیلی بیشتر بوده و ما آن وقت نمی‌فهمیدیم. این را آقای نفری در زندان برای من تعریف کرد، راستش را من نگران بودم که مبادا محمد در خارج از کشور در دام اینها افتاده باشد، بعد که این مطلب را شنیدم خیلی خوشحال شدم...^۱



از دید منافقان حاکم در بیت آقای منتظری جاسوسی گروهک منافقین، برای امریکا، تخلیه اطلاعاتی، وطن‌فروشی و ایستادن در کنار سربازان عفلقی و جنگیدن با ملت ایران و... یک منطبق است!

آقای منتظری تا روزی که گروهک منافق در بیت او نفوذ نکرده و او را تحت تأثیر قرار نداده بودند این گروهک را «افراد خودخواه و ریاست‌طلبی» می‌دانست که «یک جو وجدان و عاطفه ندارند» و کتاب‌ها و نوشته‌های آنان را «پلی برای کشاندن جوانان به طرف مارکسیست می‌دید و اذعان داشت که افراد مرتد و مارکسیست آنها طبق

دستور سرکرده‌هایشان «به صورت تاکتیکی نماز می‌خواند» و حتی پیش‌نماز می‌شدند، لیکن آنگاه که تحت تأثیر گروهک‌های حاکم در بیت قرار گرفت دریافت که اولاً «تعبیر منافق» به افراد سازمان «صحیح» نیست، ثانیاً «سازمان بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل یافته است»، ثالثاً:

... مجاهدین خلق اشخاص نیستند، یک سنخ فکر و برداشت است یک نحو منطق است و منطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد، با کشتن حل نمی‌شود، بلکه ترویج می‌شود...!!^۲

بنابراین دیدگاه لازم می‌آید که عالمان دینی با سرکرده‌های منافق به بحث بنشینند و برای

۱. همان، ص ۲۸۶.

۲. همان، ص ۶۳۶.

آنان با منطق و دلیل ثابت کنند که درست نیست آنها کتاب‌های مارکسیستی را به نام کتاب‌های اسلامی به دست جوانان بدهند و از این کتاب‌ها به عنوان «پلی» برای کشاندن جوانان به سوی ایدئولوژی مارکسیستی بهره‌برداری کنند! و یا صحیح نیست که یک نفر مارکسیست سه سال آزرگار به دستور سرکرده‌های سازمان خود را مسلمان باورمند جا بزند و نماز جماعت برپا دارد و یا اینکه به نام و چهره حزب الهی و بریده از سازمان منافقین در مراکز کلیدی نظام جمهوری

اسلامی نفوذ کند و بیش از ۷۲ تن از مقامات مسئول و بی‌مانند این کشور را به شهادت برسانند! و نیز رئیس جمهور وقت و نخست‌وزیر را ناجوانمردانه شهید کند و در سر سفره افطار، جوان روزه‌دار و فداکار را در برابر دیدگان مادر و همسرش ترور کند و سر او را گوش تا گوش بریده از تن جدا سازد. از دید منافقان حاکم در بیت آقای منتظری جاسوسی گروهک منافقین برای امریکا، تخلیه اطلاعاتی، وطن‌فروشی و ایستادن در کنار سربازان عقلی و جنگیدن با ملت ایران و... یک منطق است! آری این جنایات و نیرنگ‌بازی‌های شیادانه «یک سنخ فکر و برداشت است، یک نحو منطق است! و منطق را باید با منطق صحیح جواب داد، با کشتن حل نمی‌شود»!

بایسته است از آقای منتظری سؤال شود آیا تنها جاسوسی، آدم‌کشی، وطن‌فروشی و نیرنگ‌بازی و پشت هم‌اندازی «مجاهدین خلق»! یک سنخ فکر و برداشت و یک نحو منطق است» یا اصولاً در برابر همه جاسوسان، آدم‌کشان، تزویرکاران و نیرنگ‌بازان باید چنین روشی را

بایسته است از آقای منتظری سؤال شود آیا تنها جاسوسی، آدم‌کشی، وطن‌فروشی و نیرنگ‌بازی و پشت هم‌اندازی «مجاهدین خلق»! یک سنخ فکر و برداشت و یک نحو منطق است» یا اصولاً در برابر همه جاسوسان، آدم‌کشان، تزویرکاران و نیرنگ‌بازان باید چنین روشی را برگزید؟

با نگاهی به نامه‌ها، دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌های آقای منتظری به خوبی می‌توان دریافت که این چرخش ۱۸۰ درجه‌ای آقای منتظری نسبت به گروهک منافقین بود که امام را به آنچه در بیت او می‌گذشت و به خطری که از جانب او اسلام، ایران، انقلاب و ملت را تهدید می‌کرد، به درستی آگاه ساخت.

برگزید؟ و با منطق و استدلال با آنان برخورد کرد؟ آیا آدم کشی‌ها، دیکتاتوری‌ها، ریاکاری‌ها و دورویی‌های حزب بعث عراق و شخص صدام نیز یک سنخ فکر و برداشت بود؟ یک نحو منطق بود؟ بی‌تردید اگر منافقین در ایران فرصت می‌یافتند و قدرت را در دست می‌گرفتند، ایران را به حمام خون بدل می‌کردند و جنایات و خونریزی‌های آنان روی صدام را سفید می‌کرد. آیا آن روز که آقای منتظری به نهضت‌های آزادی بخش مدد می‌رسانید به آنان نیز توصیه و سفارش می‌کرد که در برخورد با

عوامل و مزدوران برخی از گروه‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی میان دست‌اندرکاران و فریب‌خورده‌ها تفکیک کنند، با آنهایی که فریب خورده‌اند با منطق برخورد کنند! و با سران آنها به گونه دیگر؟ آیا در مورد کومله، فدایی و دیگر گروهک‌ها در کردستان و دیگر مناطق ایران نیز همین نظر را داشتند یا تنها «مجاهدین خلق» بودند که از نظر او از چنین امتیاز ویژه‌ای باید برخوردار می‌شدند؟!

آقای منتظری در شگفت است که امام چرا و چگونه و با استناد به چه گزارش‌هایی او را از قائم‌مقامی کنار زد و دست او را از سرنوشت کشور و ملت کوتاه کرد. او برای تبرئه خود برخی از مقامات و افرادی را که در ذهنیت امام نسبت به او کوچک‌ترین دخالتی نداشتند، بی‌پروا و ناروا متهم کرده است که توطئه‌ای برای کنار زدن او تدارک دیدند، لیکن با نگاهی به نامه‌ها، دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌های آقای منتظری - چنان‌که در بالا بخش‌هایی از آن را

خواندیم - به خوبی می‌توان دریافت که این چرخش ۱۸۰ درجه‌ای آقای منتظری نسبت به گروهک منافقین بود که امام را به آنچه در بیت او می‌گذشت و به خطری که از جانب او اسلام، ایران، انقلاب و ملت را تهدید می‌کرد، به درستی آگاه ساخت و به نجات کشور واداشت.

آقای منتظری نه از تیزبینی، دوراندیشی، ژرف‌نگری، خردمندی، درایت، بصیرت و حکمت امام برخوردار بود و نه آنچه را امام در خشت خام می‌دید، او در آینه می‌دید، با این وصف چگونه می‌توانست پا به پای امام حرکت کند. افزون بر این او به رغم دیدگاه ویژه‌ای که نسبت به ولی فقیه داشت که حتی رئیس‌جمهور را منصوب از جانب

آقای منتظری نه از تیزبینی، دوراندیشی، ژرف‌نگری، خردمندی، درایت، بصیرت و حکمت امام برخوردار بود و نه آنچه را امام در خشت خام می‌دید، او در آینه می‌دید.

رهبر می‌دانست، شخصا نسبت به امام به عنوان مقام عظمای ولایت تعبد نداشت و چنان‌که در بخش‌های گذشته اشاره شد انتظار داشت که امام از او پیروی کند و نظریات او را بی‌چون و چرا بپذیرد!! و آنگاه که می‌دید انتظارات او برآورده نمی‌شود سخت به خشم می‌آمد و به جوسازی دست می‌زد.

◆ با ما کج و با خود کج و با خلق خدا کج

آقای منتظری به ظاهر از مردم فراوان دم می‌زد و شعار می‌داد که «مردم را نبایستی بیگانه پنداریم» لیکن در عمل او لا مطالبی را رضایت داشت که با ملت ایران در میان گذاشته شود که به زیان او و باند حاکم در بیت او نباشد، ثانيا دانسته یا ندانسته مطالبی را با مردم مطرح می‌کرد که جنبه خردگیری، پرخاشگری و تاخت و تاز به مسئولان نظام جمهوری اسلامی

داشت. او بارها از اینکه گزارش‌هایی به زیان خود او یا باند او از رسانه‌ها پخش شد، سخت به خشم آمد و واکنش منفی و گله‌آمیز نشان داد، با وجود این از شعار دادن و ادعای اینکه «مردم نامحرم نیستند و ما نمی‌توانیم مردم را نادیده بگیریم» غفلت نداشت. در کتاب خاطرات از زیان او آورده‌اند:

... ما متأسفانه مردم را بیگانه و نامحرم حساب می‌کنیم، مردم هم دانا هستند و هم نامحرم نیستند، زیربنای انقلاب مردم‌اند نه مسئولین. همه اینها را مردم بر سر کار می‌آورند، ما نمی‌توانیم مردم را نادیده بگیریم و هر طور دلمان خواست تصمیم بگیریم و خودمان

آقای منتظری به ظاهر از مردم فراوان دم می‌زد و شعار می‌داد که «مردم را نبایستی بیگانه پنداریم» لیکن در عمل اولاً مطالبی را رضایت داشت که با ملت ایران در میان گذاشته شود که به زیان او و باند حاکم در بیت او نباشد، ثانیاً دانسته یا ندانسته مطالبی را با مردم مطرح می‌کرد که جنبه خرده‌گیری، پرخاشگری و تاخت و تاز به مسئولان نظام جمهوری اسلامی داشت.

را قیم مردم بدانیم... باید ملاحظه‌کاری نکرد و خواست‌های مشروع مردم را انجام داد و مردم را در جریان امور گذاشت...^۱ در مورد دیگری نیز از زیان او می‌خوانیم:

... این عقیده من بود که باید مردم را که صاحبان اصلی انقلاب و حکومت و کشور هستند در جریان گذاشت...^۲

۱. همان، ص ۷۵۵.

۲. همان، ص ۵۳۱.

چنان‌که می‌بینید جمله‌های زیبا و فریبایی است و از گیرایی بالایی برخوردار می‌باشد، لیکن نکته در خور اهمیت اینکه این گفتار تا چه پایه‌ای با رفتار همخوانی و سازگاری دارد؟ و حرف با عمل تا چه حدی هماهنگ است. همه آگاهیم که خیلی‌ها از مردم دم می‌زنند و ادعای این را دارند که مردم را محرم راز می‌دانند، با مردم صداقت دارند، با مردم یکرنگ و روراستند و... لیکن در عمل با مردم دورویند، به مردم دروغ می‌گویند، با نیرنگ‌بازی و پشت هم‌اندازی با مردم برخورد می‌کنند، وعده‌های دروغ به مردم می‌دهند، تا روزی که به قدرت نرسیده‌اند و رقبا را از صحنه بیرون نرانده‌اند از مردم حرف می‌زنند، لیکن آنگاه که به قدرت دست یافتند، اصولاً مردم را به حساب نمی‌آورند بلکه به مردم پشت می‌کنند و خواسته‌های مردم را نادیده می‌گیرند و جز به منافع شخصی و بانندی نمی‌اندیشند.

اکنون باید دید این ادعای آقای منتظری

که «باید مردم را که صاحبان اصلی انقلاب و حکومت و کشور هستند در جریان گذاشت» تا چه پایه‌ای مطابق با واقع است و تا چه حدی با عملکرد نامبرده تطبیق می‌کند. و او اصولاً تا چه پایه این گفتار را باور دارد؟ برای دستیابی به پاسخ این پرسش به خاطرات منسوب به آقای منتظری پر می‌گردیم و بخشی از اظهاراتی را که از زبان او پیرامون نامه ۱۳۶۸/۱/۶ امام آورده‌اند در

خیلی‌ها، از مردم دم می‌زنند و ادعای این را دارند که مردم را محرم راز می‌دانند، با مردم صداقت دارند، با مردم یکرنگ و روراستند و... لیکن در عمل با مردم دورویند، به مردم دروغ می‌گویند، با نیرنگ‌بازی و پشت هم‌اندازی با مردم برخورد می‌کنند.

پی می‌آوریم:

... آقای نوری زنگ زد که بیت امام می‌گویند ما نامه ۱/۶ را پاره کردیم و آن نامه از ما نیست. اگر این نامه به دست کسی افتاد از بیت شما به دست افراد افتاده است... البته

این نامه برای چند نفر هم در همان بیت امام توسط حاج احمد آقا خوانده شده بود، می‌گویند در حضور امام هم خوانده شده، برای من هم یک نسخه به وسیله آقای محمدعلی انصاری فرستادند... از تلفن آقای نوری و از نحوه عمل آقایان معلوم شد که ایشان به پخش نامه ۱/۶ راضی نیست و اگر فرضاً اول هم راضی بوده‌اند بعداً پشیمان شده‌اند و روی این اصل من از آن نسخه‌ای نگرفتم و هر کس نسخه‌ای از آن طلب کرد ندادم. هر چند دیگران که مدعی علاقه و ارادت به ایشان هستند بر خلاف نظر ایشان آن را به صورت‌های مختلف و از قبیل نقل به معنا منتشر کردند و منتشر می‌کنند و آخر الأمر خود آن را با یک قلم خوردگی منتشر کردند، جزاهم الله خیرا... من تصمیم داشتم نامه را در این کتاب نیاورم ولی چون آقایان منتشر کردند به ناچار من هم آن را ذکر کردم...^۱

باید دید این ادعای آقای منتظری که «باید مردم را که صاحبان اصلی انقلاب و حکومت و کشور هستند در جریان گذاشت» چگونه همخوانی و سازگاری دارد؟ و چگونه قابل توجیه است؟! اگر مردم از دید او «صاحبان اصلی انقلاب هستند» و بایستی «در جریان» همه امور باشند و او آن افشاگری‌ها و جوسازی‌هایی را که در سخنرانی‌ها و نامه‌پراکنی‌ها، بر خلاف منع صریح امام، روی این وظیفه که مردم را در جریان قرار دهد، صورت می‌داده است، چگونه در مورد نامه ۱/۶ مردم را فراموش کرده و این اصل را که مردم صاحبان اصلی انقلاب‌اند و باید در جریان

راستی این اظهارات با آن ادعا که «باید مردم را که صاحبان اصلی انقلاب و حکومت و کشور هستند در جریان گذاشت» چگونه همخوانی و سازگاری دارد؟ و چگونه قابل توجیه است؟! اگر مردم از دید او «صاحبان اصلی انقلاب هستند» و بایستی «در جریان» همه امور باشند و او آن افشاگری‌ها و جوسازی‌هایی را که در سخنرانی‌ها و نامه‌پراکنی‌ها، بر خلاف منع صریح امام،

روی این وظیفه که مردم را در جریان قرار دهد، صورت می‌داده است، چگونه در مورد نامه ۱/۶ مردم را فراموش کرده و این اصل را که مردم صاحبان اصلی انقلاب‌اند و باید در جریان

۱. همان، ص ۶۸۹. تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.

همه امور باشند، نادیده گرفته و آنان را نامحرم پنداشته است؟! اگر این گله او از ناشران نامه ۱/۶ امام که با نیش و طعنه «جزاهم الله خیرا» آمده است، از این جهت است که بر خلاف نظر امام به انتشار آن نامه دست زده‌اند، باید به استحضار او برسانم که اولاً منع و نهی صریحی از امام در مورد انتشار این نامه در کار نبوده است، ثانیاً قرار بر این بوده است که آقای منتظری به توبه‌نامه ۱/۷ خود پایبند و متعهد باشد تا نامه ۱/۶ منتفی گردد، لیکن آنگاه که او عهدشکنی کرد و توبه‌نامه خود را نادیده گرفت، طبیعی است که نامه ۱/۶ به قوت خود باقیست و باید مردم در جریان دیدگاه امام نسبت به آقای منتظری که عملاً به سخنگوی گروهک منافق و دیگر گروهک‌ها بدل شده است قرار بگیرند و او را به درستی بشناسند.

قرار بر این بوده است که آقای منتظری به توبه‌نامه ۱/۷ خود پایبند و متعهد باشد تا نامه ۱/۶ منتفی گردد، لیکن آنگاه که او عهدشکنی کرد و توبه‌نامه خود را نادیده گرفت، طبیعی است که نامه ۱/۶ به قوت خود باقیست و باید مردم در جریان دیدگاه امام نسبت به آقای منتظری که عملاً به سخنگوی گروهک منافق و دیگر گروهک‌ها بدل شده است قرار بگیرند.

باید از آقای منتظری پرسید که اگر شما به راستی بر این باورید که «مردم نامحرم نیستند» و باید «مردم را در جریان امور گذاشت» و... چرا در مورد نامه ۱/۶ امام مردم را نامحرم دانستید و آنان را در جریان جزئیات این نامه قرار ندادید؟ چرا صریحاً اعلام کردید: «من تصمیم داشتم نامه را در این کتاب نیاورم ولی چون آقایان آن را منتشر کردند، به ناچار من هم آن را ذکر کردم»!! آیا این گفته نشان از این واقعیت ندارد که آن ادعاها مبنی بر اینکه «مردم نامحرم نیستند»، «ما نمی‌توانیم مردم را نادیده بگیریم»، «این عقیده من بود که باید مردم

را که صاحبان اصلی انقلاب و حکومت و کشور هستند در جریان گذاشت» و... و صرفاً جنبه

بازارگرمی، عوام‌فریبی و خودآرایی دارد؟! و اصولاً کسانی که در جرگه باندبازی قرار می‌گیرند نمی‌توانند به مردم فکر کنند و مردم را محرم راز بدانند. مردم آنها، باندشان می‌باشد.

آقای منتظری و باند او که فراوان از مردم دم می‌زنند خوب است برای یکبار با راستی و درستی با ملت ایران برخورد کنند و نشان دهند که مردم ایران را بیگانه و نامحرم نمی‌دانند و آن جمله‌ای را که ناشران نامه ۱/۶ خط زده‌اند برای مردم بازگو کنند تا حقایق آشکار گردد و بیگانگی آقای منتظری و باند او از ملت ایران تا پایه‌ای جبران شود.

ما بار دیگر نامه تاریخی و سرنوشت‌ساز امام را خطاب به آقای

منتظری منتشر می‌کنیم و جای آن خط خوردگی نقطه می‌گذاریم. باشد که دست‌اندرکاران خاطرات منسوب به آقای منتظری از در راستی و درستی در آیند و به مصداق «الآن حصص الحق» از روی آن خط خوردگی پرده بردارند و «مردم را در جریان امور» قرار دهند تا مصداق این مصرع قرار نگیرند:

با ما کج و با خود کج و با خلق خدا کج

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای منتظری

با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدم می‌دانم! خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم. از آنجا که روشن شده است

آقای منتظری و باند او که فراوان از مردم دم می‌زنند خوب است برای یکبار با راستی و درستی با ملت ایران برخورد کنند و نشان دهند که مردم ایران را بیگانه و نامحرم نمی‌دانند و آن جمله‌ای را که ناشران نامه ۱/۶ خط زده‌اند برای مردم بازگو کنند.

که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند، به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم، مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید. در مسأله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین متدین‌تر می‌دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید، از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس وکیل من نمی‌باشید و به طلابی که پول برای شما می‌آورند بگویید به قم منزل آقای پسندیده و یا در تهران به جماران مراجعه کنند. بحمدالله از این پس شما مسأله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را شرعاً مقدم بر نظر خود می‌دانید (که مسلماً منافقین صلاح نمی‌دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب‌تر می‌کند) با دلی شکسته و سینه‌ای گداخته از آتش بی‌مهری‌ها با اتکا به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می‌کنم دیگر خود دانید:

۱. سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرال‌ها نریزد.
۲. از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید. شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.
۳. دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند.
۴. نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم

می‌رسد ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان روحی له الفداه و خون‌های پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید. برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید شاید خدا کمکتان کند. والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم ولی در آن وقت شما را ساده‌لوح می‌دانستم که مدیر و مدبر نبودید ولی شخصی بودید تحصیلکرده که مفید برای حوزه‌های علمیه بودید... و اگر این‌گونه کارهاتان را ادامه دهید مسلماً تکلیف دیگری دارم و می‌دانید که از تکلیف خود سربچی نمی‌کنم. والله قسم من با نخست‌وزیری بزرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم. والله قسم من رأی به ریاست جمهوری بنی‌صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.

سخنی از سر درد و رنج و با دلی شکسته و پر از غم و اندوه با مردم عزیزمان دارم. من با خدای خود عهد کرده‌ام که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم. من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی‌دارم. من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم. من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسب با آنها در میان گذارم. تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگان به اسلام. سعی کنند تحت تأثیر دروغ‌های دیکته شده که این روزها رادیوهای بیگانه آن را با شوق و شور و شعف پخش می‌کنند نگردند. از خدا می‌خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد. ما همه راضی هستیم به رضایت او. از خود که چیزی نداریم، هر چه هست اوست. والسلام

یکشنبه ۶۸/۱/۶

روح‌الله الموسوی الخمینی^۱

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل در نظریه

باری پر خون و قلب شکسته چید که از آستان می‌زیسم تا مردم روز دروغین ام‌ترکله نیند
 که شد نامه افغان نوشته اید که نظرها را شما بر نظر خود تمام می‌اندازد در نظر بگیریم و صالح را که نزد
 از آنجا که مکتب است که شما این کشور را از نظر به همی عزیز مردم مسلمان ایران را بر زمین برت بیره‌ها در زنگه‌ها
 بر خافین بیاید به صدمت و شرف و جبر آئینه نظام را لذت دلاویز می‌شود اگر نامه او صحبت و موصیفات
 نشان مایه که مستعد بیره‌ها و خافین باید بر کوه حرکت کند عقبر مطالبی در سلفیه دیکته شده بود خافین بود که
 که من نامی از راجع به آنجا نبریم سواد همین و باقی شما از خافین تعداد بسیار محدود که در عقب مسلمان علیه
 هم در از نظر کم امام شده بود را خافین از آن درم شاه آلود را بر سپاه و می‌بینید که چه خدمت از آن
 دستیار کرده اید. در خدمت استر تا فرستاد ما از خدمت سینه زمین ترسید استید و با آنکه بر آستان ثابت شده بود که از
 تا امرات رتبه بنیاد بود که ادا کشید که قضا در سر تقیه صدر استر که با است و من حال باز کردن نامی آنجا را
 خدام سوادین پر و کویون نریا لیه و به طبع که بدل به بر شایسته بودند بر تم نزل و رسیدیم و به تهران به جبران
 راهبر کتبه به کوفین نریا لیه به ۱۰ هزار نفرین را شرف مقدم بر نظر خود می‌بینید که مسلمان خافین صلح و خیر
 و شایسته بر روشن جزا که می‌دید که آفرخان را جواب نریا لیه) باران شکسته و سینه از راه افغان از آنجا به مهر را
 با آنکه بخواد و سالی به شما که صبر همین بودید چید نصیحت می‌کنم و دیگر خود را خافین
 از سوادین از دست خود را هرگز نریا لیه نامی که در ۱۱م بر صلح و خافین از راه صدر استر و جبر علیه نریا لیه

۲- روز آنها که من به دست و پایشان می‌رسیدم در هیچ‌یک از این دو حالت خطبه نمی‌خواندند و من تغییرات زیادی در آن
 ۳- دیگر نه بر این نامه نویسی و نه اجازه دیدن من بر این امر داشتند. راجع به این دو مورد در کتابخانه نگاه
 ۴- مادر استر اخیار منقحی که پس از آنکه من از آنجا رفتم بر می‌گردد ضربت سنگینی بر سرم وارد شد و موجب
 خستگی بزرگ به سر آمدن گفتم اما زنان مدعی شدند که در آن روز من را با خود نبردند و من را در آنجا نگه داشتند و من
 نزد پدر خود اصراف به اشتباه و آن که کند شاید خدا لعنت کند.

در قسم می‌گذازیم با انتخاب شما مخالف بودم و در آن وقت شما را صاف می‌بینم که در این مورد بر خود می‌نویسد
 من نمی‌بودم که در خطبه با عرض خود از علی علیه السلام ~~و در آن روز که مادر آن را اوداد و حیدر~~
 نقل می‌کردند و می‌نویسند که علی علیه السلام در آن روز بر سر من ایستاد و در آن روز من را در آنجا نگه داشتند
 و در آن روز من را در آنجا نگه داشتند و در آن روز من را در آنجا نگه داشتند.

سختی از سر دور و بی‌دلیل است و در آن روز من را در آنجا نگه داشتند و در آن روز من را در آنجا نگه داشتند
 که علی علیه السلام بر آن فرموده است که من با شما خود چنان هستم که در آن روز او را بر من وارد نمودند و در آن روز
 دلم از آن چنان عین من قیام کند که در آن روز من را در آنجا نگه داشتند و در آن روز من را در آنجا نگه داشتند
 من نخواهم بود و خطبه شریف خود که من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و بخیر چنان هستم که در آن روز من را در آنجا
 من بشناسم و آن را در این کتاب تاریخ اسلام به استحضار خود می‌رسانم که در آن روز من را در آنجا نگه داشتند
 که این روز را در این کتاب تاریخ اسلام به استحضار خود می‌رسانم که در آن روز من را در آنجا نگه داشتند
 هر دو نفر ملک را از او را بخشیدند و در آن روز من را در آنجا نگه داشتند و در آن روز من را در آنجا نگه داشتند

برضایت او از حد که جزیر من را در آنجا نگه داشتند و در آن روز من را در آنجا نگه داشتند
 بکوشش ۱۸/۱/۶